مقدمات ظهور(1(

 سيد مجتبي فلاح

اشاره‌

نويسنده در مقاله مقدمات ظهور سعي كرده با استمداد از آيات و روايات و سنت‌هاي الهي حاكم بر هستي، گامي در راستاي اين كه هواداران جبهه‌ي حق در عين اميدواري و دل‌دادگي به بشارت‌هاي پيروزي حق عليه باطل بايد حركتي در جهت فراهم آوردن و زمينه‌سازي آن روز موعود داشته باشند،‌ به موارد ذيل پرداخته است:

- انقلا‌ب از طرق طبيعي - ضرورت مقدمات - فراهم بودن زمينه‌هاي اجتماعي - دو نمونه حكومت رسول خدا و حضرت علي(ع) - وجود ياران كارآمد.

‌مقدّمات ظهور

هرگز آنقدر ندارم‌ كه‌ شوم‌ مِسكينت‌ اين‌ شرف‌ بس‌ كه‌ به‌ مسكين‌ درت مِسكينم‌

<اللّهم صلّ علي‌ محمّد وآل‌ محمّد وعجّل‌ فرجهم>!

‌دنيا، ميدان‌ تنازع‌ حق‌ و باطل، و سراي‌ پيروزي‌ها و شكست‌هاي‌ گذراي‌ اين‌ دو جبهه‌ بوده‌ و خواهد بود: (وتلك الا‌يّام‌ نُداوِلُها بين‌ النّاس)؛ اين‌ روزگار [گاهي‌ فتح‌ و غلبه، گاهي‌ شكست‌ و مغلوبيّت] را ما ميان‌ خلايق‌ مي‌گردانيم.1

‌آن‌ چه‌ در اين‌ ميان، اميد بخشِ دل‌ خسته‌ي‌ مؤ‌منان‌ است، فرجام‌ گرم‌ و شيريني‌ است‌ كه‌ قرآن‌ كريم‌ براي‌ اين‌ درگيري‌ نويد داده‌ است: (اِنّ الذين‌ يُحادّونَ اللّهَ ورَسولَهُ اولائك في‌ الا‌ذلّين كتب‌ اللّهُ لاَغلِبَن انا و رُسُلي) كساني‌ كه‌ با خدا و رسول‌اش‌ مخالفت‌ مي‌كنند، آنان‌ در پَست‌ترين‌ مرتبه‌ي‌ ذلّت‌اند. خداوند، چنين‌ حتم‌ گردانيد كه‌ البته‌ من‌ و فرستادگان‌ام، [بر دشمنان] غالب‌ مي‌شويم.2

‌زبانِ <كتب‌ اللّه...>، نشانه‌ي‌ اراده‌ي‌ حتمي‌ خدا است.

‌گويا، مسير سربلندي‌ و غلبه‌ي‌ حق‌ و تحقّق‌ آن‌ فرجام‌ روشن، تنها از راه‌ آن‌ ميدان‌ درگيري‌ و نزاع‌ مي‌گذرد. كه‌ در آيه‌ ديگري‌ چنين‌ آمده‌ است: (بَل‌ نَقذِفُ بالحقّ علي‌ الباطِل‌ فَيَدمِغُهُ فاِذا هو زاهقٌ)3؛ بلكه‌ ما، هميشه، حق‌ را بر باطل‌ پيروز مي‌گردانيم‌ تا باطل‌ را محو و نابود سازد.

‌در اين‌ باره، آن‌ چه‌ حايز اهمّيّت‌ است، اين‌ است‌ كه‌ <آيا نويد چنين‌ فرجام‌ زيبايي، كُشنده‌ي‌ مسئوليّت‌هاي‌ انساني‌ و تاريخي‌ پيروان‌ حق‌ خواهد بود. و يا اين‌ كه‌ هواداران‌ جبهه‌ي‌ حق، در عين‌ اميدواري‌ و دل‌ دادگي‌ به‌ اين‌ قبيل‌ بشارت‌ها، بايد حركتي‌ هماهنگ‌ با قانون‌ها و سنّت‌هاي‌ حاكم‌ بر هستي، در جهتِ فراهم‌ آوردن‌ و زمينه‌ سازي‌ آن‌ روز موعود داشته‌ باشند؟>. اين‌ جا است‌ كه‌ ضرورت‌ بحث‌ از، عوامل، مقدمات و زمينه‌هاي‌ ظهور، آشكار مي‌شود و آدمي‌ را در پي‌ كنكاش‌ از آن‌ها وادار مي‌سازد.

مقدمات ظهور، نوشتاري‌ است‌ كه‌ سعي‌ كرده‌ با استمداد از آيات‌ و روايات‌ و سنّت‌هاي‌ الهي‌ حاكم‌ بر هستي، گامي‌ در اين‌ جهت‌ بردارد.

‌فصل‌ يكم‌ - كلّيات‌

الف) تعريف:

‌واژه‌ي‌ <مقدمات>، كه جمعِ <مقدمه> مي‌باشد، در لغت‌ عبارت‌ است‌ از <اموري‌ كه‌ براي‌ شروع‌ در امري‌ لازم‌ هستند>،4 و در اصطلاح، <مقدمات‌ ظهور> به‌ اموري‌ گفته‌ مي‌شود كه‌ وجود آنها پيش‌ از ظهورِ منجي‌ موعود، حضرت‌ حجه‌بن‌ الحسن‌ العسكري(عليهماالسلام)، بايسته‌ است؛ چرا كه‌ با فراهم‌ آمدن‌ اين‌ مقدمات، مقتضيات‌ ظهور فراهم‌ گشته‌ و موانعِ آن‌ برطرف‌ مي‌گردد.

‌گفتني‌ است‌ عرصه‌ي‌ پژوهش‌ در نوشته‌ي‌ حاضر، در دايره‌ي‌ فرهنگ‌ لغات‌ عربي‌ رقم‌ خورده‌ است، بر همين‌ اساس‌ بايد دانست‌ كه‌ واژگان‌ ذيل‌ در بردارنده‌ي‌ معناي‌ مورد نظر مي‌باشند:

1- وطاء؛ كه‌ در بردارنده‌ي‌ معناي‌ هموار سازي‌ است. و عبارتِ <وَطاءَ الشيءَ> به‌ معناي‌ <آن‌ چيز را آماده‌ و مهيّا ساخت>5 آمده‌ و در حديث‌ نيز چنين‌ آمده‌ است: <يخرج‌ [اُ]ناس‌ من‌ المشرق‌ فَيُوطِّئونَ للمهدي‌ يعني‌ سلطانه>6 (از مشرق‌ زمين‌ مرداني‌ خروج‌ مي‌كنند و براي‌ حضرت‌ مهدي(عليه‌السّلام)، حكومتش‌ را آماده‌ مي‌سازند)

2- مهد؛ كه‌ در بردارنده‌ي‌ معناي‌ آماده‌ سازي‌ است، و عبارت‌ <مَهدتُ الا‌مر> يعني‌ <آن‌ كار را آماده‌ كردم>7، چنان‌ كه‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ مي‌فرمايد: <مَن‌ عمل‌ صالحاً فلا‌نفسهم‌ يَمهدون>8 (آنها كه‌ كار شايسته‌ انجام‌ مي‌دهند، سود خود را آماده‌ مي‌سازند).

3- هيء: كه‌ متضمن‌ معنايِ، اصلاح‌ و برطرف‌ كردن‌ نواقص، حاضر نمودن، و فراهم‌ سازي‌ است. همانطور كه‌ در آيه‌ شريفه‌ آمده: <فقالوا ربّنا آتنا من‌ لدنك‌ رحمه و هيّيء لنا مِن‌ اءمرِنا رَشَداً> (و گفتند: پروردگارا ما را از سوي‌ خودت‌ رحمتي‌ عطا كن‌ و راه‌ نجاتي‌ براي‌ ما فراهم‌ ساز).9

ب) انقلابي‌ از طرق‌ عادي‌ (طبيعي)

‌يكي‌ از مطالب‌ مهمّي‌ كه‌ در ميان‌ آيات‌ نوراني‌ قرآن، بارها، مورد تصريح‌ قرار گرفته، مسئله‌ي‌ <قانون‌هاي‌ حاكم‌ بر جهان‌ هستي‌ و تاريخ‌ و جامعه> است.

‌طبق‌ آيات‌ فرواني، تاريخ‌ بشر و سرنوشت‌ انسان‌ها در دايره‌ي‌ نظام‌ خاصّي‌ رقم‌ مي‌خورد كه‌ در آن، هرگونه‌ دگرگوني‌ و انقلابي، تابعِ يك‌ سلسله‌ قوانين‌ مشخّص‌ و معيّني‌ است‌ كه‌ به‌ اراده‌ي‌ خداوند براي‌ تدبير جهان‌ به‌ اجرا در آمده‌ است. در تعابير قرآني، از آن‌ها، با عنوان‌ <سنّت‌هاي‌ الهي> ياد شده‌ است.10

‌شايد بتوان‌ يكي‌ از اين‌ سنّت‌ها را <سنّتِ دريافت‌ پاداش‌ به‌ اندازه‌ي‌ تلاش‌ و كوشش> ناميد. طبق‌ اين‌ سنّت، بهره‌مندي‌ از نعمت‌هاي‌ الهي‌ به‌ ميزان‌ سعي‌ و تلاش‌ آدمي‌ بستگي‌ دارد و اين‌ انسان‌ ست‌ كه‌ در پرتو اختيار، با عملِ خويش، يا جامعه‌ را به‌ پيش‌ مي‌برد و تاريخ‌ را تكامل‌ مي‌بخشد و يا به‌ خاطر سستي‌ و عدم‌ تلاش، قابليّت‌ دريافت‌ نعمت‌هاي‌ الهي‌ را از دست‌ مي‌دهد و در سرازيري‌ سقوط‌ قرار مي‌گيرد. قرآن‌ كريم، در رابطه‌ با اين‌ سنّت، چنين‌ مي‌فرمايد: (وَ ان ليسَ للاِنسانِ اِلاّ ما سَعي وان سَعيَهُ سوفَ يُري ثم‌ يُج ‏زاهُ الجَزاءَ الا‌و ‏في)11؛ (براي‌ انسان، بهره‌اي‌ جز سعي‌ و كوشش‌ او نيست، و تلاش‌ او، به‌ زودي، ديده‌ مي‌شود سپس‌ به‌ او جزاي‌ كافي‌ داده‌ خواهد شد). بنابراين، اعطاي‌ نعمت‌هاي‌ الهي، اعم‌ از مادّي‌ يا معنوي، در زندگي‌ دنيا و يا در سراي آخرت، بسته‌ به‌ چگونگي‌ تلاش‌ و كوشش‌ انسان‌ است. اين، قانوني‌ است‌ كه‌ براي‌ تمامي‌ امّت‌ها، يك‌ سان‌ است‌ و هيچ‌ قومي‌ از اين‌ قانون‌ استثنا نشده‌ است.

‌البته‌ بايد در نظر داشت‌ كه‌ در كنار اين‌ سنّت، قانونِ امداد رساني‌ و تأييدات‌ غيبي‌ خداوند كه‌ در مواقع‌ لزوم‌ براي‌ ياريِ انسان‌هاي‌ پاك‌ و مصلح‌ به‌ اجرا در مي‌آيد، تحت‌ الشعاع‌ واقع‌ نمي‌شود، بلكه‌ هر گاه‌ ايشان‌ به‌ وظايف‌ خويش‌ در قبال‌ تكاليف‌ الهي‌ عمل‌ كنند، آن‌ سنّت‌ نيز به‌ اجرا در خواهد آمد. خداوند متعال، در آيه‌ي‌ هفتم‌ سوره‌ي‌ محمّد(صلّي‌اللّهُ‌عليه‌وآله‌وسلّم) مي‌فرمايد: (يا اَيُّها الذين‌ ءامنُوا اِن ‏ تَنصرُوا اللّهَ يَنصُر ‏كم‌ و يثبّت‌ اقدامكم)؛ (اي‌ كساني‌ كه‌ ايمان‌ آورده‌ايد! اگر [آيين] خدا را ياري‌ كنيد، شما را ياري‌ مي‌كند و گام‌هايتان‌ را استوار مي‌دارد.)

‌در اين‌ آيه‌ي‌ شريف، خداوند متعال، مرحله‌ي‌ فعليّت‌ رسيدنِ سنّتِ نصرت‌ و ياري‌ مؤ‌منان‌ را مشروط‌ به‌ انجام‌ دادن‌ وظيفه‌ي‌ ايشان‌ - كه‌ همان‌ نصرت‌ دين‌ خدا و تحمّل‌ سختي‌ها است‌ - كرده‌ است.

‌بنابراين، يك‌ انسان‌ مؤ‌من، در عين‌ حال‌ كه‌ معتقد به‌ امدادهاي‌ غيبي‌ و ياري‌ رساني‌ خداوند متعال‌ است، هيچ‌ گاه‌ اين‌ مطلب‌ اساسي‌ را فراموش‌ نمي‌كند كه‌ جهان‌ هستي، عالم‌ اسباب‌ و مسبّبات‌ است‌ و انسان‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ مقصود خويش‌ بايد كمر همّت‌ را ببندد و از طريقي‌ كه‌ سنّت‌ الهي‌ است، مطلوب‌ خويش‌ را به‌ دست‌ آورد. امام‌ صادق‌ (عليه‌السّلام) در اين‌ باره‌ مي‌فرمايد: <ابي‌ الله‌ ان ‏ يجري‌ الا‌شياءَ اِلا ّ بأسبابٍ12؛ اراده‌ي‌ خداوند، چنين‌ تعلّق‌ گرفته‌ كه‌ هيچ‌ چيزي‌ جز بواسطه‌ي‌ اسباب‌اش‌ محقق‌ نشود.>.

‌بر همين‌ اساس، شكستن‌ شوكت‌ متجاوزان‌ و از بين‌ بردن‌ صاحبان‌ ستم‌ و گمراهي، محو كردن‌ شبكه‌هاي‌ دروغ‌ پراكني‌ و انحراف‌ و ويران‌ ساختن‌ مراكز بي‌ ديني‌ و بيدادگري، هدفي‌ است‌ كه‌ جز با پيمودن‌ مسيري‌ كه‌ قانون‌ حاكم‌ بر هستي‌ پيش‌ روي‌ انسان‌هاي‌ شايسته‌ قرار داده، ممكن‌ نخواهد بود.

‌اين‌ قانون، همان‌ فراهم‌ كردن‌ اسباب‌ و شرايط‌ پيروزي‌ حق‌ بر باطل‌ است‌ كه‌ به‌ تحقيق، مسيري‌ است‌ آكنده‌ از سختي‌ها و دشواري‌ها. در روايتي‌ از امام‌ باقر (عليه‌السّلام) چنين‌ رسيده‌ است:

<... ليس‌ مِنّا اهلَ البيت‌ احدٌ يَدفعُ ضَيماً و لايَدعوا اِلَي‌ حق اِلاّ صَرَعتهُ البلّيه...؛13 كسي‌ از ما خاندان‌ نيست‌ كه‌ به‌ دفع‌ ستم‌ يا فراخواندن‌ به‌ سوي‌ حقّي‌ برخيزد، مگر اين‌ كه‌ گرفتاري‌ دامن‌ گيرش‌ مي‌شود>.

‌بنابراين، همان‌ طور كه‌ حاكمانِ ستم‌ پيشه‌ي‌ دنيا، از ابتداي‌ تاريخ‌ تا كنون‌ و از اينك‌ تا هنگام‌ برپايي‌ حكومت‌ عدالت‌ پيشه‌ي‌ حضرت‌ مهدي‌ (عليه‌السّلام) با ابزار معمولي‌ و از مسير طبيعيِ حوادث‌ (رويدادهاي) روزگار، به‌ قدرت‌ رسيده‌اند و تازيانه‌ي‌ ستم‌هاي‌ پنهان‌ و آشكار خويش‌ را بر گُرده‌ي‌ انسان‌هاي‌ پاك‌ سيرت‌ فرود آورده‌اند،14 سقوط‌ و نابودي‌ و ذلّت‌ آنان‌ به‌ دست‌ حضرت‌ مهدي‌ موعود (عليه‌السّلام) نيز با ابزار و وسايل‌ موجود در عالم‌ هستي‌ صورت‌ خواهد گرفت.

‌آخرين‌ فرستاده‌ي‌ خدا، پيامبر گرامي‌ اسلام‌ (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) براي‌ برپايي‌ و تأسيس‌ حكومت‌ اسلامي‌ خويش، همين‌ مسير را پيمود و با تلاش‌ و كوشش، مشكلات‌ و سختي‌ها را پشت‌ سر نهاد و عزّت‌ بندگان‌ شايسته‌ي‌ خدا را به‌ ارمغان‌ آورد. اين، نكته‌اي‌ است‌ كه‌ امام‌ باقر (عليه‌السّلام) در بخشي‌ از سخنان‌ خود به‌ بشير نبّال‌ متذكّر آن‌ مي‌شوند. بشير مي‌گويد:

... لمّا قدمتُ المدينه، قلتُ لا‌بي‌ جعفر (عليه‌السّلام): <اًنهم‌ يقولون‌ اًن المهدي لوقام‌ لاستقامَت‌ لَهُ الاُمورُ عفواً، و لايُهريق‌ محجمه‌ دمٍ.>. فقال: <كلاّ ! والذي نفسي بيده! لواستقامت‌ لاِ ِ‌حدٍ عفواً، لاستقامت‌ لرسول‌ اللّه‌ (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) حين‌ اُدميت‌ رباعيتُه، و شُج في وجهِهِ! كلاّ! والذي نفسي بيده! حتّي‌ نمسَح‌ نحن‌ و انتم‌ العرق‌ والعلق، ثم‌ مسح‌ جبهتَه>.15

‌هنگامي‌ كه‌ به‌ مدينه‌ رسيدم، به‌ امام‌ باقر (عليه‌السّلام) عرض‌ كردم: <آنان‌ مي‌گويند: "هنگامي‌ كه‌ مهدي‌ (عليه‌السّلام) قيام‌ كند، كارها، به‌ خودي‌ خود، براي‌ او سامان‌ مي‌گيرد و حتّي‌ به‌ اندازه‌ي‌ حجامتي‌ هم‌ خون‌ نمي‌ريزد".>. حضرت‌ فرمود: <هرگز چنين‌ نيست! سوگند به‌ آن‌ كه‌ جان‌ام‌ به‌ دست‌ او است! اگر قرار بود كارها براي‌ كسي‌ به‌ خودي‌ خود سامان‌ بگيرد، هر آينه، براي‌ رسول‌ خدا سامان‌ مي‌گرفت، در آن‌ روز كه‌ دندان‌هايش‌ شكست‌ و صورت‌اش‌ مجروح‌ گشت! نه! قسم‌ به‌ آن‌ كه‌ جان‌ام‌ به‌ دست‌ او است! چنين‌ نخواهد شد تا آن‌ كه‌ ما و شما، عرق‌ و خون‌ را از چهره‌ي‌ خود پاك‌ كنيم.>، سپس‌ به‌ پيشاني‌ خود دست‌ كشيد.

‌البتّه‌ بايد توجّه‌ داشت‌ كه‌ آن‌ چه‌ در اين‌ روايت‌ شريف‌ مورد اشاره‌ قرار گرفته، گوشه‌اي‌ از سختي‌ها و مشقّاتي‌ است‌ كه‌ ياوران‌ امام‌ زمان‌ (عليه‌السّلام) بايد به‌ جان‌ بخرند؛ چرا كه‌ سنّت‌ جاري‌ بر عالم‌ هستي‌ چنين‌ اقتضا مي‌كند كه‌ هدف، هر قدر بزرگ‌تر و با ارزش‌تر باشد، رسيدن‌ به‌ آن‌ نيز سخت‌تر و مشكل‌تر خواهد بود و آدمي‌ به‌ اندازه‌اي‌ كه‌ تلاش‌ كند، نتيجه‌ برداشت‌ مي‌كند. اگر قرار باشد كه‌ انسان‌هاي‌ صالح، به‌ دنبال‌ برپايي‌ حكومت‌ عدلي‌ - كه‌ ولايت‌ الهي‌ را در سرتاسر جهان‌ محقق‌ سازد - باشند، بايد به‌ اندازه‌ي‌ اين‌ هدف‌ والا نيز تلاش‌ كنند و سختي‌ها را هموار كنند؛ چرا كه‌ بدون‌ شك، حكومتي‌ با چنين‌ آرمان‌ بلند، آن‌ هم‌ در گستره‌ي‌ جهان، به‌ آساني‌ شكل‌ نمي‌گيرد؛ زيرا، پر واضح‌ است‌ كه‌ حاكمان‌ جهان‌ خواري‌ كه‌ زير سايه‌ي‌ سرپرستي‌ شيطان، در طول‌ تاريخ، ظلم‌ها و بيدادگري‌هاي‌ خود را در پهنه‌ي‌ زمين‌ به‌ اجرا در آوردند، در راه‌ پايداري‌ و استمرار تشكيلات‌ شيطاني‌ خويش، از هيچ‌ كوششي‌ دريغ‌ نكنند و در برابر برپا كنندگان‌ حكومت‌ الهي‌ به‌ مخالفت‌ برخواهند خاست‌ و با ايشان‌ به‌ ستيز مي‌پردازند، آن‌ هم‌ در موقعيّتي‌ كه‌ شبكه‌ي‌ بيدادگري‌ متمردان‌ و مستكبران‌ دنيا، هر چه‌ به‌ زمان‌ قيام‌ امام‌ عصر (عليه‌السّلام) نزديك‌تر مي‌شود، گسترده‌تر و قوي‌تر مي‌گردد.

‌از سوي‌ ديگر نيز هدف‌ و آرمان‌ لشكريان‌ امام‌ زمان(عليه‌السّلام) به‌ مراتب‌ بزرگ‌تر از هدفِ اطرافيانِ پيامبر اكرم‌ (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) است؛ چرا كه‌ انقلاب‌ حضرت‌ مهدي‌ (عليه‌السّلام) در ادامه‌ي‌ همه‌ي‌ انقلاب‌هاي‌ انبيا است‌ و تحقّق‌ كامل‌ همه‌ي‌ آرمان‌ها، نويدها، و بشارت‌هاي‌ آنان‌ خواهد بود.

‌در حديثي‌ از امام‌ باقر (عليه‌السّلام) اين‌ نكته‌ي‌ حايز اهمّيّت، چنين‌ مورد اشاره‌ قرار گرفته‌ است:

<عن‌ ابي حمزه‌ الثمالي، قال: سمعتُ ابا جعفر (عليه‌السّلام) يقول: <اِنّ صاحب‌ هذا الا‌مر لوقد ظَهَر لَقِيَ مِن‌ الناسِ مثلَ ما لقي رسولُ اللّهِ (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) واكثر.>16؛

ابوحمزه‌ ثمالي‌ مي‌گويد: از امام‌ باقر (عليه‌السّلام) شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمود: <همانا، هنگامي‌ كه‌ صاحب‌ اين‌ امر [حضرت‌ مهدي‌ (عليه‌السّلام)] ظهور كند، از جانب‌ مردم؛ با همان‌ چيزي‌ روبه‌رو مي‌شود كه‌ رسول‌ خدا روبه‌رو شد، بلكه‌ ناملايماتي‌ را كه‌ او مي‌بيند بيش‌تر است.>.

‌افزون‌ بر اين، بايد دانست‌ كه‌ تحمل‌ اين‌ ناگواري‌ها، براي‌ كساني‌ كه‌ مي‌خواهند در دولت‌ حضرت‌ امام‌ مهدي‌ (عليه‌السّلام) از جمله‌ي‌ ياران‌ نزديك‌ آن‌ حضرت‌ باشند، شبانه‌ روزي‌ و به‌ طور مستمر خواهد بود و اين‌ طور نيست‌ كه‌ فقط‌ در ابتداي‌ نبرد با ستمگران‌ و خون‌ خواران‌ جهان، مدّتي‌ سختي‌ بكشند و بعد از استقرار حكومت، در خوشي‌ و نعمت‌ به‌ سر برند.

‌در حديثي‌ از امام‌ صادق‌ (عليه‌السّلام) چنين‌ وارد شده‌ است:

... عن‌ مفضل‌ بن‌ عمر، قال: كنتُ عند ابي عبداللّه‌ (عليه‌السّلام) بالطّواف‌ فَنَظَر اِليَّ و قال‌ لي: <يا مفضّل! مالي اراك مهموماً متغيِّر اللون؟>.

قال: قلتُ له: <جعلتُ فداك! نظري اِلي‌ بني عباس‌ و ما في ايديهم‌ من‌ هذا المُلك والسلطان‌ والجبروت، فلوكان‌ ذالك لكم‌ لكُنّا فيه‌ معكم.>. فقال: يا مفضّل! اما لوكانَ ذالك لم‌ يكن‌ اِلاّ سياسه‌ الليل‌ و سَباحه‌ النهار، واكلُ الجشب‌ ولبس‌ الخشن‌ شبه‌ اميرالمؤ‌منين‌ (عليه‌السّلام)، واِلاّ فالنّار...17!>؛

مفضل‌ مي‌گويد: هنگام‌ طواف‌ نزد امام‌ صادق‌ (عليه‌السّلام) بودم‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ نگاهي‌ به‌ من‌ كرد و فرمود: اي‌ مفضّل‌ چه‌ شده‌ تو را غمزده‌ و رنگ‌ پريده‌ مي‌بينم؟ مفضل‌ مي‌گويد: عرض‌ كردم: <فدايت‌ شوم! در فكر بني‌ عباس‌ و آن‌ چه‌ از پادشاهي‌ و سلطنت‌ و بزرگي‌ در اختيار آنان‌ است، بودم. مي‌انديشيدم‌ كه‌ اگر آن‌ها در اختيار شما بود ما نيز در آن‌ با شما شريك‌ بوديم.>. در اين‌ هنگام‌ حضرت‌ فرمود: <اي‌ مفضّل! آگاه‌ باش‌ كه‌ اگر ما در چنين‌ موقعيتي‌ بوديم، نمي‌بود مگر بيداري‌ شب‌ و تلاش‌ و رفت‌ آمد روز، و خوردن‌ غذاي‌ غير مرغوب‌ و پوشيدن‌ لباس‌ خشن، درست‌ همانند اميرالمؤ‌منين‌ [علي] (عليه‌السّلام)، و در غير اين‌ صورت‌ به‌ آتش‌ عقوبت‌ مي‌شديم.>.

‌در بيان‌ ديگري‌ از امام‌ رضا (عليه‌السّلام) اين‌ طور رسيده‌ است:

عن‌ معمّر بن‌ خلاّ د قال: ذكر القائم‌ (عليه‌السّلام) عند ابي‌ الحسن‌ الرضا (عليه‌السّلام) فقال: <انتم‌ اليوم‌ ارخي بالاًمنكم‌ يومئذٍ.>. قالوا: <كيف؟>.

قال: <لو قد خرج‌ قائمنا (عليه‌السّلام) لم‌ يكن‌ الاّ العَلَق‌ والعرق، والنوم‌ علي‌ السُّروج...18>؛ معمر بن‌ خلاد مي‌گويد: در مجلس‌ امام‌ رضا (عليه‌السّلام) از امام‌ قائم‌ (عليه‌السّلام) يادي‌ به‌ ميان‌ آمد، آن‌ حضرت‌ فرمود: <شما، امروز [كه‌ امام‌تان‌ قيام‌ نكرده‌ و حكومت‌ را به‌ دست‌ نگرفته] در آسودگي‌ و آسايش‌ بيش‌تري‌ نسبت‌ به‌ آن‌ روز [كه‌ امام‌تان‌ قيام‌ مي‌كند] قرار داريد.>. از آن‌ حضرت‌ پرسيدند: <چه‌طور چنين‌ است>. فرمود: <هنگامي‌ كه‌ قائم‌ ما [اهل‌ بيت] خروج‌ كند، چيزي‌ جز عرق‌ ريختن‌ و خون‌ بسته‌ شده‌اي‌ [كه‌ از سختي‌ كار بر پوست‌ دست‌ و صورت‌ ظاهر مي‌شود] و نيز خواب‌ و استراحت‌ بر روي‌ مركب‌ها ‌نخواهد بود.>.

‌بنابراين، جاي‌ دارد كساني‌ كه‌ در انتظار فرا رسيدن‌ روزگار رهايي‌ از چنگال‌ زورگويان‌ خون‌ آشام‌ و خوار كنندگان‌ انسانيّت‌ هستند، با بصيرتي‌ تمام، ديده‌ به‌ راه‌ آينده‌اي‌ زيبا و روشن‌ داشته‌ باشند و با نور حاصل‌ از اين‌ بصيرت، زيستن‌ خويش‌ را تكامل‌ بخشيده‌ و زندگي‌ خود را مهيّاي‌ درك‌ آن‌ زمان‌ سازند؛ چرا كه‌ حكومت‌ سربلند دولت‌ حضرت‌ مهدي‌ (عليه‌السّلام) نيز بايد منزل‌ها و مراحلي‌ را كه‌ قوانين‌ و سنّت‌هاي‌ الهي‌ براي‌ نظام‌ آفرينش‌ قرار داده‌ است، طي‌ كند، هر چند كه‌ در تمامي‌ اين‌ مراحل، انقلاب‌ و حكومت‌ امام‌ عصر (عليه‌السّلام) توام‌ با تأييدات‌ غيبي‌ نيز خواهد بود، همان‌ طور كه‌ اين‌ امدادهاي‌ الهي‌ براي‌ امّت‌هاي‌ پيشين‌ كه‌ همسو با دين‌ خدا حركت‌ مي‌كردند نيز بوده‌ است.19

ج) ضرورت:

‌با اين‌كه‌ اساسي‌ترين‌ وظيفه‌ انبياء و اولياء و حجت‌هاي‌ الهي‌ را، هدايت‌ جامعه‌ي‌ بشري‌ به‌ سوي‌ كمال‌ مقصود و رهايي‌ از منجلاب‌ پست‌ حيواني‌ و نجات‌ از چنگال‌ حاكمانِ ستم‌ پيشه‌ي‌ شيطان‌ مدار، بايد ارزيابي‌ كرد و يكي‌ از مهم‌ترين‌ راه‌هاي‌ رسيدن‌ و پيش‌ رفت‌ در جهت‌ نيل‌ به‌ آن‌ را از طريق‌ به‌ دست‌ گرفتن‌ زمام‌ امور جامعه‌ بايد دانست، امّا باز هم‌ مشاهده‌ مي‌شود كه‌ وقتي‌ براي‌ برخي‌ از امامان‌ معصوم(عليهم‌السلام) مسأله‌ي‌ عهده‌ داري‌ حاكميت‌ ظاهري‌ بر مردم‌ مطرح‌ مي‌شود، ايشان‌ از پذيرش‌ آن‌ سر باز زده‌ و از قبول‌ آن‌ امتناع‌ مي‌كنند؛ با دقّت‌ در روايات‌ و بررسي‌ منابع‌ تاريخي، به‌ اين‌ نكته‌ مي‌توان‌ پي‌ برد كه‌ يكي‌ از اساسي‌ترين‌ و عمده‌ترين‌ علتهاي‌ عدم‌ پذيرش‌ حاكميت‌ و به‌ دست‌گيري‌ زمام‌ امور جامعه‌ در برهه‌هاي‌ خاصي‌ از زمان‌ توسط‌ امامان‌ از اهل‌ بيت‌ پيامبر(عليهم‌السلام)، عدم‌ وجود زمينه‌ي‌ مناسب‌ بوده‌ است؛ چرا كه‌ اقدام‌ به‌ تشكيل‌ و برپايي‌ حكومت، پيش‌ از فراهم‌ آمدن‌ زمينه‌هاي‌ مناسب‌ و مقدمات لا‌زم آن، ثمره‌اي‌ جز برباد رفتن‌ طرح‌ و نقشه‌هاي‌ سرّي‌ و روبه‌رو شدن‌ با شكست‌ و ناكامي‌ را در پي‌ نخواهد داشت‌ كه‌ به‌ دنبال‌ آن‌ از بين‌ رفتنِ نخبگان‌ نهضت،‌ و قدرت‌ و صلابت‌ و هيبتِ بيشتر يافتنِ جبهه‌ي‌ ستمگران‌ نمايان‌ مي‌شود.

‌ايشان‌ در برخي‌ از روايات، اقدامِ پيش‌ از موعِد و بدون‌ ايجاد تمهيدات‌ لازم‌ را، به‌ پرواز كردن‌ جوجه‌اي‌ نورس‌ كه‌ هنوز پر و بال‌ لازم‌ جهت‌ پريدن‌ را پيدا نكرده، تشبيه‌ نموده‌اند:

‌امام‌ باقر(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد: <مَثَلُ خروج‌ القائِمِ مِنّا اهل‌ البيت، كَخُروجِ رسول‌ اللّه(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)، و مَثَل‌ مَن‌ خَرَج‌ مِنّا اهل‌ البيت‌ قبل‌ قيام‌ القائِمِ، مَثَل‌ فَرخٍ طارَ فَوَقَع‌ مِن‌ وَكرِهِ فَتلاعَبَت ‏ بِهِ الصبيان> (قيام‌ قائم‌ ما اهل‌بيت، همانند قيامِ رسول‌ خدا(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) است‌ [كه‌ آن‌ حضرت‌ بعد از انجام‌ مقدمات‌ لازم، از مردم‌ يثرب‌ پيمان‌ بر ايجاد حكومت‌ در مقابل‌ مشركان‌ را گرفت] و آن‌ كس‌ كه‌ از ما خاندان، قبل‌ از قيام‌ قائم، به‌ پا خيزد، بسان‌ جوجه‌اي‌ مي‌ماند كه‌ [بدون‌ داشتن‌ بال‌ پرواز] پرواز كند و از آشيانه‌ي‌ خود فرو افتد و در نتيجه‌ دستخوشِ بازيچه‌ي‌ كودكان‌ گردد).20

‌و در همين‌ راستا نيز رواياتي‌ كه‌ شيعيان‌ را از عجله‌ و شتابزدگي‌ در امر اهل‌بيت(عليهم‌السلام)، باز مي‌دارند، مورد تحليل‌ قرارمي‌ گيرند؛ چرا كه‌ تعجيل‌ به‌ معناي‌ طلبِ پيش‌ از موعد و قبل‌ از فراهم‌ آوري‌ زمينه‌هاي‌ لازم‌ است‌ كه‌ نتيجه‌اش‌ ناكامي‌ و دوري‌ از هدف‌ خواهد بود؛

‌عبدالرحمن‌ بن‌ كثير مي‌گويد: نزد امام‌ صادق(عليه‌السّلام) بودم‌ كه‌ مهزم‌ اسدي‌ به‌ محضر حضرت‌ شرف‌ ياب‌ شد و عرض‌ كرد: جانم‌ فداي‌ شما باد! زمان‌ اين‌ امري‌ كه‌ در انتظارش‌ هستيد [قيام‌ قائم(عليه‌السّلام) ] چه‌ وقت‌ خواهد بود؟ به‌ درستي‌ كه‌ مدت‌ آن‌ طولاني‌ گشت. حضرت‌ در پاسخ‌ فرمودند: <يا مهزم‌ كذب‌ الوقّاتون‌ و هلك المستعجلون، و نَجا المُسلِّمون، واِلينا يصيرون> (اي‌ مهزم! دروغ‌ گفتند آنان‌ كه‌ [براي‌ امر ما] وقت‌ تعيين‌ نمودند، هلاك‌ شدند آنان‌ كه‌ عجله‌ كردند، و نجات‌ يافتند كساني‌ كه‌ خود را تسليم‌ كردند و به‌ سوي‌ ما برگشتند).21

‌آن‌ چه‌ گذشت‌ به‌ روشني‌ حكايت‌ گر آن‌ است‌ كه‌ وجود زمينه‌ براي‌ اقدام‌ جهتِ به‌ دست‌گيري‌ زمام‌ جامعه‌ي‌ بشري، از ضرورتي‌ انكارناپذير برخوردار بوده‌ و دست‌ زدن‌ به‌ هر گونه‌ اقدام‌ نابجايي‌ ثمره‌اي‌ جز ناكامي‌ را به‌ دنبال‌ نخواهد داشت.

‌امّا در اين‌ باره‌ بايد توجه‌ داشت‌ كه‌ <برپايي‌ يك‌ حكومت‌ جهاني‌ با رنگ‌ الهي، آن‌ هم‌ در تمام‌ زمينه‌ها، نيازمند چه‌ عوامل‌ و شرايط‌ و اسباب‌ و زمينه‌هايي‌ است‌ كه‌ با حاصل‌ شدن‌ آن‌ها، پي‌ريزي‌ و تشكيل‌ چنين‌ حكومتي‌ امكان‌ خواهد داشت؟>.

‌شايد بتوان‌ شرايط‌ ظهور و اسباب‌ برپايي‌ حكومت‌ عدل‌ جهاني‌ را در چهار عامل‌ خلاصه‌ كرد:

1- قانون‌ مدوّن‌ و جامع‌ و حكيمانه‌اي‌ كه‌ بتواند منشورِ اداره‌ي‌ جامعه‌ي‌ بشري‌ قرار گيرد.

2- رهبر عادل‌ و مدبّر و توان‌مندي‌ كه‌ انقلاب‌ را هدايت‌ كند، به‌ پيروزي‌ برساند و پيرو آن‌ اداره‌ي‌ حكومت‌ جهاني‌ را بر عهده‌ گيرد.

3- آمادگي‌ پذيرش‌ جامعه‌ي‌ جهاني‌ و فراهم‌ بودن‌ زمينه‌هاي‌ مناسب‌ اجتماعي‌ در جهت‌ پشتيباني‌ از حكومت.

4- تعداد كافي‌ فرمانبرداران‌ وياوران‌ آگاه‌ و كارامد براي‌ كمك‌ رساني‌ به‌ رهبري‌ و تشكيل‌ و اداره‌ي‌ هسته‌ي‌ مركزي‌ حكومت.

‌در اين‌ ميان، دو عامل‌ نخست، با نزول‌ قرآن‌ و وجود آخرين‌ وصيِّ بر حق‌ پيامبر مكرّم‌ اسلام، يعني‌ حضرت‌ بقيّه‌اللّه‌ الاعظم‌ مهدي‌ موعود (عليه‌السّلام) تاءمين‌ شده‌ است، امّا دو عامل‌ ديگر، شرايطي‌ هستند كه‌ بايد تحقّق‌ پيدا كنند.

‌فصل‌ دوم‌ - فراهم‌ بودن‌ زمينه‌ي‌ اجتماعي‌

‌در فلسفه‌ي‌ تاريخ‌ اسلامي، انسان‌ها، معمار سرنوشت‌ جامعه‌ و تاريخ‌اند. ايشان، محور دگرگونيِ اوضاع‌ اجتماعي‌ هستند. با خودِ آنان‌ است‌ كه‌ بتوانند جامعه‌ي‌ خويش‌ را از وضع‌ بد و نامناسب‌ به‌ كيفيّت‌ خوب‌ و مناسب‌ برسانند و يا برعكس.

‌با دقّت‌ در آيات‌ قرآن‌ كريم‌ و بررسي‌ سرگذشت‌ اقوام‌ پيشين، به‌ روشني‌ مي‌يابيم‌ كه‌ سنّت‌ الهي‌ چنين‌ مقرّر شده‌ كه‌ ايجاد هر گونه‌ تغيير و تحوّلي‌ براي‌ جوامع‌ انساني، به‌ دست‌ خود انسان‌ها و با اراده‌ و خواست‌ آنان‌ امكان‌پذير است. همان‌ طور كه‌ سرنوشت‌ يك‌ انسان، در گروِ چگونگي‌ فعّاليّت‌ها و كارهاي‌ او است، سرنوشت‌ يك‌ جامعه‌ نيز بسته‌ به‌ كاركرد جمعي‌ افراد است. خداوند متعال‌ در آيه‌ي‌ يازدهم‌ از سوره‌ي‌ مبارك‌ رعد، اين‌ قانونِ حاكم‌ بر جوامع‌ بشري‌ را چنين‌ بيان‌ مي‌فرمايد: (اِنّ الله‌ لايُغيِّر ما بقومٍ حتّي‌ يغيِّروُا ما بأنفسهم)؛ خداوند، سرنوشت‌ هيچ‌ قوم‌ و ملّتي‌ را تغيير نمي‌دهد، مگر آن‌ كه‌ آنان‌ آن‌ چه‌ را در جانشان است، تغيير دهند.

نيز در آيه‌ي‌پنجاه‌و سوم‌از سوره‌ي‌شريف‌انفال‌مي‌فرمايد: (ذالك بأنّ الله‌لم‌يك‌مُغيِّراً نعمه انعَمَها علي‌قومٍ حتّي‌يُغيِّروا ما بأنفسهم)؛ اين‌به‌خاطر آن‌است‌كه‌خداوند، هيچ‌نعمتي‌را كه‌به‌گروه‌و امّتي‌داده، تغيير نمي‌دهد جز آن‌كه‌آنان‌آن چه در جانشان است را تغيير دهند.

‌از كلمات‌<قوم> و <انفسهم> در اين‌دو آيه‌شريف، مي‌توان‌چنين‌استفاده‌كرد كه‌اراده‌ي‌جمعي‌جامعه، فراهم‌كننده‌ي‌بسترهاي‌گوناگوني‌است‌كه‌در سرنوشت‌آن‌اجتماع‌ تأثير بسزايي‌دارد. در واقع، تغيير زيرساخت‌هاي‌ارزشي‌جامعه، بستر و زمينه‌ي‌مهمّي‌در دگرگوني‌اوضاعِ اجتماعي‌است. اين‌تغيير از درون‌انديشه‌و جان‌انسان‌ها نشئت‌مي‌گيرد و آغاز مي‌شود و سپس‌اراده‌ي‌نوِ اجتماعيِ مناسب‌با آن‌انديشه‌و آرمان، به‌دنبالش‌بروز پيدا مي‌كند.

‌بنابراين، جهت‌تكامل‌جامعه‌و در نهايت‌رسيدن‌به‌يك‌نتيجه‌ي‌مطلوب‌اجتماعي، فراهم‌آوردن‌برخي‌از زمينه‌هاي‌اجتماعي، امري‌اجتناب‌ناپذير است.

‌زمينه‌هاي‌اجتماعي: آثار و نتايج‌

1- ابتلا به‌عذاب‌

‌مطالعه‌ي‌سرگذشت‌اُمّت‌هاي‌گذشته‌نيز به‌ما مي‌نماياند كه‌جوّ حاكم‌بر فضاي‌جامعه، بستر ساز ابتلا به‌سختي‌ها و عذاب‌ها يا بهره‌مندي‌از آسايش‌ها و نعمت‌ها بوده‌است. در ماجراي‌قوم‌حضرت‌صالح، علي نبينا و عليه السلا‌م، مي‌بينيم‌كه‌مباشرتِ به‌گناه‌- كه‌همان‌پي‌كردن‌شتر الهي‌بود - ‌به‌دست‌يك‌نفر صورت‌گرفت، ولي‌از آن‌جا كه‌فضاي‌كلّي‌جامعه، حاكي‌از رضايت‌عموم‌مردم‌از كار او بود، عذاب‌بر تمام‌قوم‌نازل‌شد.22

2- تعيين‌حاكم‌و نوع‌حكومت‌

‌تشكيل‌حكومت‌و تعيين‌حاكم‌و چگونگي‌اداره‌ي‌امور جامعه‌نيز از جمله‌اموري‌است‌كه‌در مكتب‌اسلامِ اصيل‌كه‌بر مبناي‌قوانين‌و سنّت‌هاي‌الهي‌شكل‌گرفته، بر عهده‌ي‌خواست‌مردم‌گذاشته‌شده‌است. اين‌مردم‌هستند كه‌در پرتو اراده‌ي‌خويش، حكمرانِ جامعه‌را تعيين‌مي‌كنند. در اين‌رابطه، اسلام، از هر گونه‌تحميلي‌ كه‌منجر به‌استبداد و سلب‌اختيار از جامعه‌شود، دوري‌مي‌جويد. همچنان‌كه‌در قانونِ حاكم‌بر هستي، چنين‌ثبت‌شده‌است‌كه‌تك‌تك‌افراد بشر در تعيين‌مسير زندگي‌و سرنوشت‌خود، مختار هستند و هيچ‌گونه‌جبري‌بر آنان‌نيست، جامعه‌ي‌بشري‌هم‌در تعيين‌سلطان‌و وليّ خويش‌كه‌مسير حركتِ اجتماع‌را مشخّص‌مي‌كند، مختار است. (البته‌لازم‌به‌يادآوري‌است‌كه‌هيچ‌گاه، تعلّق‌اراده‌ي‌جمعي‌جامعه‌بر امري، دليل‌بر حقّانيت‌آن‌امر نيست).

بر همين‌اساس، ضروري‌ترين‌امر، قبل‌از تشكيل‌هر نوع‌حكومتي‌در جامعه، فراهم‌كردن‌زمينه‌ها و بسترهاي‌متناسب‌با آن‌حكومت، جهت‌پذيرش‌مردمي‌است؛ چرا كه‌ساختار حكومتِ مطلوبِ مردم، در جامعه‌به‌نحوي‌شكل‌مي‌گيرد كه‌افكار عمومي‌اجتماع، تحمّل‌پذيرش‌آن‌را داشته‌باشند. قرآن‌كريم‌در آيه‌ي‌يازدهم‌از سوره‌ي‌رعد هر گونه‌تغيير و تحوّل‌اساسي‌در جامعه‌را منوط‌به‌تحوّل‌جان‌انسان‌هاي‌آن‌جامعه‌مي‌داند و اين، نشان‌آن‌است‌كه‌نظام‌نامه‌ي‌دگرگوني‌ها و انقلاب‌ها، پي‌ريزي‌شده‌بر اساس‌اراده‌ي‌انسان‌ها است، اراده‌اي‌كه‌از حالات‌روحي‌متناسب‌با آنان، نشئت‌گرفته‌است. كلمه‌ي‌(حتّي‌يغيّروا ما بأنفسهم) به‌اين‌نكته‌اشاره‌دارد.

بي‌گمان‌مراد از <نفس> در اين‌آيه‌شريفه، <شخص‌آدمي> كه‌تشكيل‌يافته‌از پيكر و روح‌است، نمي‌باشد - چنان‌كه‌در آيه‌2332 سوره‌مباركه‌مائده‌مورد اشاره‌قرار گرفته‌است‌- بلكه‌معنايي‌كه‌از اين‌كلمه‌در آيه‌يازدهم‌سوره‌رعد اراده‌شده، همان‌<روح> و <جان> انسان‌است‌كه‌بدون‌بدن‌نيز به‌موجوديت‌خود ادامه‌مي‌دهد و در مراحل‌مختلف‌زندگي‌حالات‌گوناگوني‌به‌خود مي‌گيرد و همين‌امر سبب‌تغيير انديشه‌ها و خواست‌ها به‌تناسب‌تغيير حالات‌روحي‌مي‌شود. آن‌چه‌محل‌دقت‌مي‌باشد، اين‌است‌كه‌<تغيير جان> در مرحله‌ي‌نخست، تغيير حالات‌روحي‌است. وقتي‌چنين‌تغييري‌در انسان‌انجام‌پذيرفت، بي‌ترديد، تغيير نظام‌ارزشي‌را به‌همراه‌دارد و همين‌امر، در خواست‌هاي‌متناسب‌با خود را نيز به‌دنبال‌خواهد داشت‌و در ادامه، امواج‌اين‌تغيير به جامعه‌و در نهايت‌به‌ساختار حكومت‌نيز تسرّي‌پيدا مي‌كند.

‌اين، امري‌است‌كه‌از آغاز حكومت‌اسلام‌تا كنون‌به‌روشني‌قابل‌مشاهده‌است. ما، به‌اندازه‌ي‌مجال‌اين‌نوشتار، به‌دو نمونه‌ي‌تاريخي، اشاره‌مي‌كنيم:

‌الف) حكومت‌رسول‌خدا صلّي‌اللّهُ‌عليه‌وآله‌وسلّم‌

‌رسول‌خدا، صلّي‌اللّهُ‌عليه‌وآله‌وسلّم، براي‌پي‌ريزي‌اركان‌حكومت‌اسلامي‌در يثرب، نخست، زمينه‌ي‌پذيرش‌آن‌را با بيعت‌عقبه‌ي‌اوّل، در ميان‌مردمِ آن‌سامان‌ايجاد فرمود24 - ‌بيعتي‌كه‌مفاد آن، داير مدار مسائل‌اخلاقي‌اسلام‌بود - و بعد از آن‌كه‌مردم‌و سرانِ قبايل‌- كه‌نبض‌اجتماع‌را به‌دست‌داشتند - آمادگي‌خويش‌جهت‌پذيرش‌بيش‌تر احكامِ اسلام‌را نشان‌دادند، آن‌حضرت‌با پيمانِ عقبه‌ي‌دوم، اركان‌حكومت‌اسلامي‌را پايه‌گذاري‌كردند.25

‌ب) حكومت‌حضرت‌علي‌عليه السّلا‌م‌

‌بعد از رحلت‌پيامبر بزرگوار اسلام، صلّي‌اللّهُ‌عليه‌وآله‌وسلّم، نيز ساختار حكومت‌و تعيين‌حاكمان‌جامعه، به‌گونه‌اي‌شكل‌گرفت‌كه‌اراده‌ي‌مردم‌در آن‌دخيل‌بود. با اينكه‌بدون‌هيچ‌مبالغه‌اي‌مي‌توان‌گفت، همه‌ي‌مردم‌يقين‌داشتند كه‌جانشين‌بر حقِ رسول‌خدا (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)، حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام) است‌و هيچ‌كس‌مانند او لياقت‌و شايستگي‌به‌دست‌گرفتن‌زِمام‌امور مسلمانان‌را ندارد، امّا از آن‌جا كه‌به‌علل‌گوناگون، عزمِ خويش‌را بر قبولِ حاكميّت‌آن‌حضرت، جزم‌نكردند، حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام) با تمام‌شايستگي، خانه‌نشين‌شد.

‌جناب‌سلمان‌فارسي،رحمه‌اللّه، در ضمنِ گزارشي‌از اوضاع‌جامعه‌ي‌مدينه، پس‌از رحلت‌رسول‌اكرم‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)، علتِ روي‌كار نيامدنِ اميرالمؤ‌منين‌علي‌(عليه‌السّلام) را چنين‌بيان‌مي‌كند:

... و كانَ علي ابن‌ابي‌طالب‌(عليه‌السّلام) لمّا راي‌خذلان‌الناس‌له‌و تَركهم‌نصرته‌و اجتماع‌كلمه الناس‌مع‌ابي‌بكر و طاعتهم‌له‌و تعظيمهم‌له، جلس‌في بيتهِ26؛ هنگامي‌كه‌حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام) بي‌اعتنايي‌مردم‌نسبت‌به‌خويش‌ را مشاهده‌كرد و ديد كه‌ايشان‌از ياري‌اش‌كناره‌گيري‌كردند و همگي‌به‌گِرد ابوبكر جمع‌شدند، و سر به‌طاعت‌و بزرگداشت‌او فرود آوردند، ناگزير شد كه‌در خانه‌بنشيند و زمام‌حكومت‌را واگذارد.

‌اين، در حالي‌است‌كه‌وقتي‌بعد از گذشت‌بيست‌و پنج‌سال، اميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) زمام‌حكومت‌و امور جامعه‌را به‌دست‌گرفت، طيّ سخناني‌شيوا، يكي‌از عمده‌ترين‌علّت‌هاي‌آن‌را حضور مردم‌و خواستِ جامعه‌ي‌معاصر معرفي‌كرد و فرمود:

... فما راعَني اِلاّ والنّاسُ كعُرفِ الضبُع‌اِلي، يَنثالون‌عَليّ مِن‌كُلّ جانبٍ، حتّي‌لَقَد وُطِيءَ الحَسَنان، وَشُق عِطفَايَ، مجتمعين‌حَولي كرَبيضَه الغنم...27؛ ازدحام‌فراواني‌كه‌مانند بال‌هاي‌كفتار بود، مرا به‌قبول‌خلافت‌وا داشت. آنان، از هر طرف‌مرا احاطه‌كردند، چيزي‌نمانده‌بود كه‌دو نور چشم‌ام، دو يادگار پيغمبر، حسن‌و حسين‌(عليهماالسلام) زير پا لگدمال‌شوند! چنان‌جمعيّت‌به‌پهلوهايم‌فشار آورد كه‌سخت‌مرا به‌رَنج‌انداخت‌و ردايم‌از دو جانب‌پاره‌شد! مردم، همانند گوسفنداني‌گرگ‌زده‌كه‌دور چوپان‌جمع‌شوند، مرا در ميان‌گرفتند...

‌و در قسمت‌ديگري‌از همين‌خطبه‌مي‌فرمايد:

... لولا حضور الحاضر... لاَ ِ‌لقيتُ حَبلَهَا علي غارِبِها و لَسَقيتُ آخِرها بكأسِ اوّ لها...؛ اگر نه‌اين‌بود كه‌جمعّيّت‌بسياري‌گِرداگِردم‌را گرفتند... هر آينه، مهار شتر خلافت‌را رها مي‌ساختم‌و از آن‌صرف‌نظر مي‌كردم‌و آخر آن‌را با جام‌آغازش‌سيراب‌مي‌كردم...

‌آري! همان‌زمينه‌ي‌اجتماعي‌و اراه‌ي‌عمومي‌مردم‌كه‌باعث‌شد آن‌حضرت‌بيست‌و پنج‌سال‌از اداره‌ي‌امور جامعه‌كنار بنشيند، در زمانِ ديگري، سبب‌شد كه‌حجّت‌خدا، حجّت‌را بر خويش‌تمام‌شده‌بيابد و وظيفه‌را در ورود به‌عرصه‌ي‌حكومت‌بداند.

زمينه‌هاي‌اجتماعي‌و دولت‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام)

‌با اين‌بيان‌روشن‌شد كه‌سنّت‌و قانونِ الهي‌بر جوامعِ بشري‌چنين‌مقرّر گشته‌كه‌سرنوشت‌هر جامعه‌اي‌بسته‌به‌رويكرد و اراده‌ي‌آن‌جامعه‌باشد، بدين‌معنا كه‌اراده‌ي‌جمعي‌مردم‌سببِ پديد آمدنِ زمينه‌ها و بسترهايي‌مي‌شود كه‌اين‌زمينه‌ها فضاي‌متناسب‌با خود را به‌دنبال‌مي‌آورند و در نتيجه، سرنوشت‌جامعه‌به‌ گونه‌اي‌رقم‌مي‌خورد كه‌فضاي‌حاكم‌بر جامعه‌مقتضي‌آن‌است‌و از آن‌جا كه‌لازمه‌ي‌هر قانوني، قابليّت‌تكرار آن‌است، بدين‌معني‌كه‌هر گاه‌سبب‌محقق‌شود، اقتضاي‌قانون، آن‌است‌كه‌مسبب‌و نتيجه‌نيز تحقّق‌يابد، در مي‌يابيم‌كه‌اگر انسان‌هاي‌صالح‌و پاك‌سيرت‌به‌دنبالِ برقراري‌حكومت‌جهاني‌عدل‌گستري‌هستند كه‌ريشه‌ي‌هر گونه‌ظلم‌و ستم‌ را بركند و پرچم‌زيباي‌ولايت‌اللّه‌را در سراسر گيتي‌به‌اهتزاز درآورد، بايد در نخستين‌گام‌زمينه‌هاي‌اجتماعي‌لازم‌را فراهم‌سازند؛ چرا كه‌آخرين‌پيشواي‌الهيِ انسان‌ها، به‌منظور هدايت‌مردم‌به‌سر منزل‌و كمال‌مطلوب، زمام‌چنين‌حكومتِ جهاني‌را به‌دست‌مي‌گيرد، و اين‌امر در صورتي‌امكان‌خواهد داشت‌كه‌مردم‌آماده‌ي‌بهره‌گيري‌از اين‌هدايت‌الهي‌باشند، و در صورتي‌كه‌چنين‌زمينه‌مساعدي‌در اجتماع‌وجود نداشته‌باشد و مردم‌در مقامِ پذيرشِ دستورهاي‌هدايت‌كننده‌ي‌آن‌امامِ همام‌نباشند، ظهور پيشواي‌آسماني‌و منجي‌امّت‌ها در ميان‌چنين‌مردمي، ثمري‌نخواهد داشت، همان‌طور كه‌وجود حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام) در ميانِ مردم‌زمان‌خود، بدون‌و جود زمينه‌ي‌مساعد براي‌بهره‌گيري‌از هدايت‌هاي‌آن‌حضرت، نتيجه‌اي‌به‌دنبال‌نداشت.

‌در برخي‌از روايات، با زبانِ خبر از آينده، به‌اين‌زمينه‌سازي‌اشاره‌شده‌است. از جمله‌ي‌آن‌ها حديثي‌است‌از رسول‌خدا (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) كه‌در آن‌چنين‌آمده:

يَخرُجُ اُناسٌ مِن‌المشرق، فيُوَطؤ‌ون‌للمهدي يعني‌سلطانه28 از مشرق‌زمين، مردماني‌خروج‌مي‌كنند و زمينه‌ساز حاكميّت‌مهدي‌موعود (عليه‌السّلام) مي‌گردند.

‌همان‌طور كه‌ملاحظه‌مي‌شود، پيام‌آور خدا با اين‌بيان‌نوراني، در ضمنِ خبر از آينده، ظهور مهدي‌موعود (عليه‌السّلام) را مترتّب‌بر فراهم‌بودن‌زمينه‌هاي‌لازم‌جهت‌حكومت‌و سلطه‌ي‌آن‌حضرت‌بر كُره‌ي‌خاكي‌مي‌داند و اين‌در حالي‌است‌كه‌هر انقلاب‌و حكومتي‌كه‌براي‌هدفي‌معيّن‌برپا مي‌شود، در صورتي‌امكانِ پيروزي‌دارد كه‌زمينه‌ي‌آن‌از هر جهت‌فراهم‌باشد و اوضاع‌به‌طور كامل‌آماده‌و مهيّا باشد.

‌يكي‌از عوامل‌و زمينه‌هاي‌مهم‌پيروزي، آن‌است‌كه‌عموم‌ملّت، خواهان‌آن‌حكومت‌باشند و اراده‌ي‌جمعي‌ايشان‌بر تاءييد و پشتيباني‌آن‌قرار گرفته‌باشد، و از آن‌جا كه‌حكومت‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) يك‌حكومت‌جهاني‌است، به‌تبع، مساعد بودنِ زمينه‌ي‌عمومي‌جهان‌را نيز مي‌طلبد.

‌در ادامه، به‌برخي‌از نشانه‌هاي‌فراهم‌آمدن‌اين‌زمينه، كه در واقع مراحل مختلف ايجاد زمينه اجتماعي‌هستند، اشاره‌مي‌كنيم:

1- محبوبيّت‌اجتماعي‌

‌در دوران‌پيش‌از ظهور كه‌يأس، سايه‌ي‌سياه‌خويش‌را بر وجودِ بشريت‌مي‌گستراند، خصيصه‌ي‌آينده‌نگريِ انسان، حسِّ اميد را، ناخودآگاه، از دلِ انسانيّت‌هاي‌مدفون‌مي‌روياند و آدمي‌را به‌<روزي‌ديگر> بشارت‌مي‌دهد.

‌بي‌گمان، نسلي‌كه‌دچار يأس‌ها و سرخوردگي‌ها است، در پيِ ديدنِ روزي‌خواهد بود كه‌تمامي‌استعدادهاي‌نهفته‌اش‌شكوفا شود، و همه‌ي‌انسان‌ها در پهنه‌ي‌زمين‌به‌جايگاه‌حقيقي‌شان‌برسند.

‌رهاورد بررسي‌ها نشان‌مي‌دهد كه‌تمامِ تلاشِ امامان‌هدايت‌(عليهم‌السّلام)، در اين‌جهت‌مصروف‌مي‌شده‌كه‌در زماني‌كه‌يأسِ از دنيا و حاكمان‌آن‌بر شيعيان‌سيطره‌پيدا مي‌كرده، مراقب‌باشند تا نه‌تنها اين‌نااميدي‌به‌ناحيه‌ي‌رحمت‌الهي‌سرايت‌نكند، بلكه‌چراغ‌اميد به‌كارسازي‌و فرج‌و گشايش‌امور از جانب‌پروردگار متعال‌را در دل‌پيروان‌شان‌فروزان‌تر كنند. در روايتي‌از امام‌هشتم‌(عليه‌السّلام) چنين‌رسيده:

ما احسن‌الصبر، وانتظار الفرج... فعليكم‌بالصبر؛ فاِنّه‌اِنّما يَجييءُ الفرج‌علي‌اليأس...؛29 چه‌نيكو است‌صبر و انتظار گشايش‌امور را كشيدن... پس‌بر شما است‌كه‌صبر پيشه‌كنيد؛ به‌درستي‌كه‌فرج، آن‌گاه‌مي‌آيد كه‌نااميدي‌فراگير گشته‌باشد.

‌در فضاي‌مالامال‌از يأس‌و نااميدي‌و سرخوردگي‌انسان‌ها، آشنايي‌با آينده‌ي‌سبز و پر نشاط‌از مجراي‌بشارت‌ها و پيش‌بيني‌هاي‌قطعي‌و تخلّف‌ناپذير انبيا و اولياي‌الهي، آدمي‌را در پي‌رسيدن‌به‌منجي‌و مُصلحي‌حقيقي‌مي‌دارد. اين‌حالت، در مرحله‌ي‌نخست، <تمايلي> بيش‌نيست، امّا با شناخت‌بيش‌تر نسبت‌به‌اوصاف‌متعالي‌و آرماني‌آن‌مصلحِ موعود و حكومت‌اش، در كنارِ رويارويي‌با واقعيّت‌هاي‌وحشت‌ناك‌و تلخ‌و نابه‌هنجار عصر پيش‌از ظهور، رفته‌رفته‌به‌<محبّت> و <دوست‌داشتن> ‌ركن‌اصلي‌آن‌حكومت‌اصلاح‌گر، يعني‌قائد و رهبر نهضت، مبدّل‌مي‌شود. اين‌جا است‌كه‌اين‌سخن‌در جاي‌گاه‌معنا و مفهوم‌واقعي‌خويش‌قرار مي‌گيرد:

<اِنّه‌لايخرج‌حتّي‌لايكون‌غائبٌ احبّ اِلي‌الناس‌منه، مِمّا يلقون‌من‌الشر30؛ به‌درستي‌كه‌[مهدي‌موعود (عليه‌السّلام)] قيام‌نمي‌كند تا زماني‌كه‌هيچ‌غايبي‌نزد مردم‌محبوب‌تر از وي‌نباشد. و اين‌به‌خاطر شرارت‌ها و ناروايي‌هايي‌است‌كه‌مردم‌ديده‌اند.

‌اهمّيّت‌عنصر محبوبيّت‌اجتماعي‌تا به‌آن‌جا است‌كه‌وقتي‌به‌تاريخ‌مي‌نگريم، هيچ‌حكومتي‌را نمي‌يابيم‌كه‌گفته‌باشد: <متكي‌بر ستم‌و سركوب، بر مردم‌اِعمال‌حاكميّت‌مي‌كند.>.

‌محبوبيّت‌اجتماعي‌كه‌آمد، به‌دنبال‌خود مقبوليّت‌را مي‌آورد و با آمدن‌مقبوليّت، مردم، مُلتمِسانه، حاكم‌را بر اِعمال‌حكومت‌بر خويش‌دعوت‌مي‌كنند. نمونه‌ي‌بارز اين‌مطلب‌را در ماجراي‌بيعت‌مردم‌با حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام)، مشاهده‌مي‌كنيم.31 البته، متون‌رسيده‌درباره‌ي‌نحوه‌ي‌بيعت‌مردم‌با حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) نيز خالي‌از اين‌معنا نيست.32

‌به‌خاطر فراهم‌بودن‌همين‌زمينه‌ي‌اجتماعيِ مناسب، وقتي‌امام‌عصر (عليه‌السّلام) ظهور مي‌كند، مردم، با تمام‌خوش‌حالي‌و در نهايت‌احترام، از آن‌حضرت‌استقبال‌مي‌كنند. مرحوم‌سيد بن‌طاووس، رحمه‌اللّه، در نقلي‌چنين‌آورده:

لايخرج‌المهدي حتّي‌يُقتل‌النفسُ الزكيّه. فاِذا قتلتِ النفسُ الزكيّه‌غضب‌عليهم‌اهل‌السماء و اهل‌الا‌رض، فأتي الناسُ المهدي و زفوّها اِليه‌ما تزّف‌العروس‌اِلي زوجها ليله عِرسها33؛ حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) قيام‌نمي‌كند تا زماني‌كه‌نفس‌زكيّه‌به‌شهادت‌مي‌رسد. پس‌هنگامي‌كه‌نفس‌زكيه‌كشته‌شد، اهل‌آسمان‌و زمين، بر قاتلان‌او خشم‌ناك‌مي‌شوند. در اين‌هنگام‌است‌كه‌مردم، گِرد مهدي‌(عليه‌السّلام) جمع‌مي‌شوند، و او را همانند عروسي‌كه‌شب‌زفاف‌به‌سوي‌خانه‌ي‌شوهر مي‌برند، براي‌حكومت‌مي‌آورند.

‌بي‌گمان‌تعبير <زفوها اِليه...> حاكي‌از اشتياق‌شديد مردم‌به‌حكومت‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) و فراهم‌بودن‌زمينه‌ي‌بي‌نظير اجتماعي‌قبل‌از ظهور است‌كه‌به‌هنگام‌ظهور، اين‌گونه‌از حكومت‌آن‌حضرت‌استقبال‌مي‌شود. و همانطور كه‌از متن‌روايت‌ظاهر است‌اين‌زمينه‌ي‌اجتماعي‌پس‌از بروز ظلمي‌آشكار كه‌در قالب‌شهادت‌نفس‌زكيه‌پديد آمده، در جامعه‌ايجاد مي‌گردد، بر همين‌اساس‌مي‌توان‌علت‌رويكرد مردم‌به‌حكومت‌مهدوي‌را در ادامه‌سرخوردگي‌ايشان‌از ظلم‌و فساد ديگران‌ارزيابي‌كرد.

مرور رواياتي‌كه‌در اين‌باره‌وارد شده‌اند به‌ما مي‌نماياند كه‌عنصر محبوبيّت، در بستر سازي‌براي‌حكومت‌حضرت‌مهدي(عليه‌السّلام)، از جايگاه‌ويژه‌اي‌برخوردار است. در بياني‌از قتاده‌چنين‌رسيده‌است:

المهدي خيرالناس... محبوبٌ في الخلايق...34؛ حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) بهترين‌مردم‌است... او، محبوب‌نزد خلايق‌است.

‌در تعبير ديگري‌از اهل‌سنّت‌اين‌طور آمده‌است:

اِذا نادي‌منادٍ من‌السماء: <اِن الحق‌في آل‌محمد>، فعند ذالك يظهرالمهدي علي‌افواه‌الناس‌و يشربون‌حُبّه‌فلايكون‌لهم‌ذكر غيره؛35 هنگامي‌كه‌ندا دهنده‌اي‌از آسمان‌فرياد زند: <حق‌در آل‌محمد (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) است.>، پس‌در آن‌زمان‌مهدي‌ظاهر مي‌شود و محبّت‌او در دل‌مردم‌جاي‌مي‌گيرد به‌طوري‌كه‌در ياد هيچ‌كس، غير او نخواهد بود.

‌در نقل‌ديگري، مقدار اشتياق‌مردم‌به‌آن‌حضرت، با تشبيه‌به‌شدت‌شوق‌و دل‌بستگي‌شتر ماده‌اي‌به‌فرزندش‌بيان‌شده:

... فيبلغ‌المؤ‌منين‌خروجه‌فيأتونه‌مِن‌كلّ ارض، يحنّون‌اليه‌كما تحنّ الناقه‌الي‌فصيلها...؛36 هنگامي‌كه‌خبر خروج‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) به‌انسان‌هاي‌مؤ‌من‌ مي‌رسد، از هر سرزميني‌به‌سوي‌او روانه‌مي‌شوند و با اشتياق‌به‌سوي‌او مي‌شتابند، همان‌طور كه‌شتر ماده‌به‌طرف‌فرزند خود مي‌رود.

2- عطش‌و شيفتگي‌

‌انساني‌كه‌براي‌رسيدن‌به‌سعادت‌و خوش‌بختي‌به‌هر دري‌زده‌و هر راهي‌را پيشِ رو گرفته،‌ولي هر چه‌بيش‌تر تلاش‌كرده، بسته‌بودن‌درها و بن‌بست‌بودن‌راه‌ها براي‌اش‌يقيني‌تر گشته‌است، اشتياق‌به‌برپايي‌حكومت‌منجي‌موعود (عليه‌السّلام) در وجودش‌شعله‌ورتر مي‌شود. تداوم‌اين‌حالت، روح‌آدمي‌را به‌مرحله‌اي‌جديد مي‌رساند كه‌آن، عطش‌و شيفتگي‌است. اگر در جامعه‌ي‌بشري، اين‌عطش‌پديد آيد، مرحله‌اي‌مهم‌از زمينه‌هاي‌اجتماعيِ ظهور، فراهم‌شده‌است.

‌شايد بتوان‌سبب‌تكرار جمله‌ي‌<يملا‌الا‌رض‌قسطاً و عدلاً كما مُلِئت ‏ جوراً و ظلماً> را در همين‌نكته‌دانست؛ چرا كه‌بشر، از روزي‌كه‌پا به‌عرصه‌ي‌زمين‌گذاشته‌و در پرتو زندگي‌اجتماعي‌ خود، براي‌پيشبُرد اهداف‌انساني‌خويش، سر به‌فرمان‌حاكمان‌و زمامداران‌نهاده‌است، اميدوار بوده‌كه‌اين‌حاكمانِ زورمند جلو تعدّيات‌را بگيرند و جامعه‌اي‌صالح‌و به‌دور از هر گونه‌ظلم‌و ستمِ پيدا و پنهان‌بسازند، امّا نه‌تنها به‌اين‌خواسته‌ي‌برخاسته‌از عمقِ جانِ خويش‌نرسيده، بلكه‌روز به‌روز شاهد گسترش‌ظلم‌و ستم‌هاي‌گوناگوني‌بوده‌است. از اين‌رو، هر گاه‌كه‌با پديده‌ي‌ناروايي‌روبه‌رو مي‌شود، از اعماق‌وجود آرزوي‌درك‌روزگاري‌را مي‌كند كه‌با روي‌كارآمدن‌مردي‌الهي، روحِ عدالت‌در كالبد جامعه‌ي‌بشري‌دميده‌شود. اين، همان‌زمينه‌ي‌مساعد و بستر مناسب‌براي‌پذيرش‌حكومت‌جهاني‌حضرت‌مهدي‌موعود (عليه‌السّلام) است‌كه‌بايد در وجود تمامي‌جامعه‌ي‌بشري‌رسوخ‌كند.

هر چند كه‌ روبه‌رو شدن با پديده‌ي‌نابه‌هنجار ظلم‌و جور، انسان‌را از سويي‌آزرده‌خاطر و رنجور مي‌كند، امّا از سوي‌ديگر، نور اميد و عطش‌زندگي‌در آينده‌اي‌حتمي‌و موعود كه‌اثري‌از ظلم‌و جور نخواهد داشت‌را در دل‌او فروزان‌مي‌كند و همين‌امر سبب‌مي‌شود تا لحظه‌به‌لحظه، محبّت‌و دوستي‌و اُنس‌با حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) و حكومت‌او در جانِ آدمي‌شدّت‌يابد، و رفته‌رفته‌اين‌شدّت‌به‌عطش‌و شيفتگي‌مبدّل‌شود.

‌در روايتي‌از رسول‌خدا (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)، چنين‌آمده:

<ينزل‌باُمّتي في آخِرالزمانِ بَلاءٌ شديدٌ مِن‌سُلطانِهِم‌لم‌يُسمَع‌ببلاءٍ اشد منه‌حتّي‌تضيق‌عليهم‌الا‌رض‌الرحبه‌حتّي‌تملاء الارض‌جوراً و ظلماً، لايجدالمؤ‌من‌ملجاءً يلتجيء اليه‌مِن‌الظلم، فيبعث‌اللّهُ عزوجلّ رجلاً مِن‌عترتي فيملا‌الا‌رض‌قسطاً و عدلاً كما ملئت ‏ جوراً و ظلماً يرضي‌عنه‌ساكن‌السماء و ساكن‌الا‌رض37؛ در آخر الزمان، بر امّت‌من، بلاي‌شديدي‌- كه‌تا آن‌زمان‌بلايي‌شديدتر از آن‌شنيده‌نشده‌- از جانب‌سلطان‌و حاكم‌ايشان‌وارد مي‌شود، به‌حدّي‌كه‌زمين‌با آن‌همه‌گستردگي‌اش‌بر آنان‌تنگ‌مي‌شود و مالامال‌از ستمِ آشكار و پنهان‌مي‌گردد. انسان‌مؤ‌من، پناهگاهي‌پيدا نمي‌كند كه‌بدان‌پناه‌برد. در اين‌وقت‌است‌كه‌خداوند عزّوجلّ، مردي‌از خاندان‌مرا بر مي‌انگيزد تا زمين‌را پُر از قسط‌و عدل‌سازد، همان‌گونه كه‌لبريز از ظلم‌و جور گشته‌بود، به‌طوري‌كه‌ساكنين‌آسمان‌و زمين، از وي‌راضي‌مي‌شوند.

‌اين‌روايت، به‌روشني، نشان‌مي‌دهد كه‌دوري‌جامعه‌از رهبر الهيِ عادل، و گرفتار آمدن‌آن‌در چنگال‌سردمداران‌بيدادگر، موجب‌بروز ظلم‌و فساد در همه‌ي‌زمينه‌ها مي‌شود و همين‌فساد، باعث‌سختي‌و مشكلي‌و پديد آمدن‌تنگناهاي‌غير قابل‌ رفع‌در زندگي‌بشر مي‌گردد. در نتيجه، سبب‌تشنگي‌انسان‌هاي‌مؤ‌من‌به‌ظهور مصلح‌واقعي‌مي‌گردد.

‌از حديفه، درباره‌ي‌وضعيّت‌جامعه‌ي‌بشري‌در هنگام‌قيام‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) چنين‌رسيده:

... انّه‌ لايخرج‌حتّي‌لايكون‌غايب‌احب اِلي‌الناس‌مِنه‌مِمّا يلقون‌مِن‌الشّر؛38 به‌درستي‌كه‌[مهدي‌موعود (عليه‌السّلام)] قيام‌نمي‌كند تا زماني‌كه‌هيچ‌غايبي‌نزد مردم‌محبوب‌تر از وي‌نباشد، و اين‌به‌خاطر شرارت‌ها و ناروايي‌هايي‌است‌كه‌به‌مردم‌رسيده‌است.

3- اضطرار

‌از بررسي‌روايات‌مي‌توان‌چنين‌به‌دست‌آورد كه‌<اضطرار>، تبلور فراهم‌آمدنِ همه‌ي‌آمادگي‌ها و زمينه‌ها است. انسانِ مضطر، دنيا را باتمام‌وسعت‌اش، تنگ‌احساس‌مي‌كند و زرق‌و برقِ فريبنده‌ي‌ظاهرِ قدرت‌هاي‌شيطاني، او را غافل‌نمي‌كند. بر عكس، انسان‌هايي‌كه‌زندگي‌در كاخ‌هاي‌سر به‌فلك‌كشيده‌و بهره‌مندي‌از مال‌و منال‌فاني‌و عيش‌و نوش‌زودگذر دنيا، خط‌پايان‌آرزوهايشان‌را ترسيم‌كرده‌است، كجا به‌دنبال‌جايگاهي‌در كنار مهدي‌موعود (عليه‌السّلام) خواهند بود؟

‌انساني‌كه‌خود را يافت‌و ارزش‌جان‌خويش‌را بيش‌تر از آن‌ديد كه‌در چند روزه‌ي‌دنيا تباه‌اش‌سازد، قدم‌نهادن‌در خيمه‌ي‌محبوب‌دل‌ها و زندگي‌در روزگار شيرين‌ظهور را پايان‌آرزوهايش‌قرار مي‌دهد و اين‌حالت، نه‌فقط‌يك‌آرزوي‌بي‌ريشه، بلكه‌فراتر از عطشي‌است‌كه‌جان‌آدمي‌را به‌لرزه‌در مي‌آورد و لحظه‌به‌لحظه‌او را در پي‌رها شدن‌از وضعيّت‌كنوني‌مي‌دارد.

‌در كلامي‌كه‌از رسول‌خدا (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) پيش‌از اين‌نقل‌شد اين‌نكته، نمايان‌است. آن‌حضرت‌فرمود:

ينزل‌بأُمتي في آخر الزمان‌بلاءٌ شديدٌ مِن‌سلطانِهِم‌لم‌يُسمَع‌بِبَلاءٍ اشدّ مِنه‌حتّي‌تضيق‌عليهم‌الا‌رض‌الرحبَه‌حتّي‌تملا‌الا‌رض‌جوراً و ظلماً لايجد المؤ‌من‌مَلجاءً يلتجيءُ اِليه‌مِن‌الظلم، فيبعث‌اللّه‌عزوجل‌رجلاً مِن‌عترتي...39؛ در آخر الزمان، بر امّت، من‌بلاي‌شديدي‌- كه‌تا آن‌زمان‌بلايي‌شديدتر از آن‌شنيده‌نشده‌- از جانب‌سلطان‌و حاكمِ ايشان‌وارد مي‌شود، به‌حدّي‌كه‌زمين‌با آن‌همه‌گستردگي‌اش‌بر آنان‌تنگ‌مي‌شود و مالامال‌از ستمِ آشكار و پنهان‌مي‌گردد. انسان‌مؤ‌من، پناهگاهي‌پيدا نمي‌كند كه‌بدان‌پناه‌برد. در اين‌وقت‌است‌كه‌خداوند عزّوجلّ، مردي‌از خاندان‌مرا بر مي‌انگيزد... .

در اين‌بخش‌از حديث‌شريف، ظهور حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) بر اين‌مترتب‌شده‌كه‌انسان‌مؤ‌من‌بيابد كه‌هيچ‌پناهي‌براي‌او وجود ندارد!

‌از اين‌سخن، چنين‌استفاده‌مي‌شود كه‌زمينه‌ي‌اجتماعي‌كه‌عاملِ فرا رسيدن‌زمان‌ظهور است، وقتي‌كار ساز است‌كه‌همراه‌خواست‌قلبي‌انسان‌هاي‌مؤ‌من، باشد. به‌عبارت‌ديگر، انسان‌هاي‌منتظر، بايد به‌مرحله‌اي‌برسند كه‌به‌تحقيق‌يقين‌كنند براي‌نجات‌از گرداب‌مهالك، هيچ‌پناهي‌جز حكومت‌مهديِ آل‌محمد، (عليهم‌السّلام) نيست.

‌اين، مطلبي‌است‌كه‌با تعبيرهاي‌گوناگوني‌در روايات‌مورد تأييد قرار گرفته‌در روايتي‌ابوسعيد خدري‌از وجود مقدّس‌پيامبر گرامي‌اسلام(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) چنين‌نقل‌مي‌كند:

تأوي اليه‌اُمّتُه‌كما تأوي النحل‌اِلي يعسوبها40؛ امّت‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) به‌سوي‌او پناه‌مي‌برند، همان‌طور كه‌زنبور [از ترس‌ديگران] به‌ملكه‌ي‌خويش‌پناه‌مي‌برد.

‌بنابراين، رسيدنِ جامعه‌به‌مرحله‌اي‌كه‌در آن، همه‌ي‌مردم‌يك‌دل‌و يك‌ صدا، خواهانِ حكومت‌حضرت‌مهدي(عليه‌السّلام) باشند و با تمام‌وجود، اضطرار خويش‌را به‌حضرت‌اش‌ فرياد زنند و آماده‌ي‌ياري‌و جانبازي‌در ركاب‌او براي‌رسيدن‌به‌اهداف‌والاي‌وي‌باشند، از جمله‌عواملي‌است‌كه‌توقّع‌ظهور، بدونِ آن، امري‌است‌نه‌چندان‌نزديك‌به‌واقع.

‌بر همين‌اساس‌است‌كه‌وجود مبارك‌اش‌در توقيع‌شريف‌چنين‌مي‌فرمايد:

‌ولو ان اشياعَنا - وَفّقَهُم‌اللّه‌لِطاعتِهِ - علي‌اجتِماعِ القلوب‌في الوفاءِ بالعهد عليهم‌لَما تأخر عَنهم‌اليُمنُ بِلِقائِنا، وَلَتَعَجلَت ‏ لهم‌السعاده بمشاهدتنا علي حق‌المعرفه‌وصِدقِها مِنهم‌بِنا41؛ اگر دل‌هاي‌شيعيان‌- كه‌خدا بر طاعت‌خويش‌موفق‌شان‌دارد - بر وفاي‌به‌عهدي‌كه‌بر آنان‌بود، متّحد و استوار مي‌بود، هرگز يُمن‌ديدار [و همنشيني] ما از ايشان‌به‌تأخير نمي‌افتاد و به‌تحقيق‌كه‌خوش‌بختي‌ديدار ما با معرفتي‌ثابت‌و پا برجا به‌سوي‌آنان‌روي‌مي‌آورد.

‌اين، در حالي‌است‌كه‌اگر زمينه‌مردمي‌مناسب، به‌وجود نيايد، به‌طور كلّي، جامعه، لياقت‌و قابليّت‌بهره‌مندي‌از اين‌نعمت‌بس‌بزرگ‌الهي‌را به‌دست‌نمي‌آورد؛ چرا كه‌قانون‌حتمي‌الهي‌اين‌گونه‌استقرار يافته‌كه‌نعمت‌و رحمت‌خداوند بر حسب‌اقتضاي‌محلّ و بر وفق‌استعداد و متناسب‌با قابليّتِ دريافت‌كننده، فرود آيد.42 ظهور زمامدار عادلي‌مانند امام‌زمان‌(عليه‌السّلام)، بزرگ‌ترين‌نعمتي‌است‌كه‌تا كنون‌هيچ‌امّتي‌لياقت‌دريافت‌آن‌ را نداشته‌و اگر قرار باشد كه‌آن‌حضرت‌بدون‌وجود زمينه‌ي‌لازمِ اجتماعي‌ظهور كند، به‌تحقيق‌كه‌از مردم‌همان‌چيزي‌را خواهد ديد كه‌ديگر پيشوايان‌الهي‌ديدند و همين‌مردمي‌كه‌در صورت‌ايجاد زمينه‌ي‌پذيرشِ حكومت‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) از ياران‌و هواداران‌آن‌حضرت‌مي‌شوند، در صورت‌عدم‌وجود زمينه‌ي‌لازم‌در ميان‌شان، آلت‌دستِ حاكمانِ جاير و ستم‌پيشه‌گشته‌و عليه‌آن‌امام‌همام‌به‌مقاومت‌بر خواهند خواست!

‌بنابراين، يكي‌از مهم‌ترين‌زمينه‌هاي‌ظهور امام‌زمان(عليه‌السّلام)، و بر پايي‌حكومت‌عدل‌جهاني، فراهم‌آمدن‌بستر اجتماعي‌لازم‌است. و در همين‌راستا، يكي‌از با اهميّت‌ترين‌وظايف‌انسان‌هاي‌صالحي‌كه‌در انتظار برپايي‌دولت‌كريمه‌ي‌امام‌عصر(ارواحنالتراب‌مقدمه‌الفداء) هستند، اين‌است‌كه‌زمينه‌هاي‌اجتماعي‌لازم‌براي‌پذيرش‌و درخواست‌حكومت‌حضرت‌مهدي(عليه‌السّلام) را در ميان‌توده‌هاي‌مردم‌پديد آورند.

‌فصل‌سوم‌- وجود ياران‌كارآمد

الف) ضرورت‌وجود ياران‌

‌روشن‌است‌كه‌مهم‌ترين‌وظيفه‌ي‌دولت‌امام‌مهدي‌(عليه‌السّلام) ريشه‌كن‌كردن‌ستم‌و ستمگران‌از سطح‌جامعه‌و ساختن‌جامعه‌اي‌پاك‌و با طراوت‌در سراسر كره‌ي‌زمين‌است. و نيز روشن‌است‌كه‌پاك‌سازي‌چنين‌جامعه‌اي‌از لوث‌وجود پليدي‌هاي‌ناشي‌از دوري‌انسان‌ها از كرامت‌انساني‌خويش، آن‌هم‌بدون‌هيچ‌گونه‌سُستي‌و كوتاه‌آمدن‌در اجراي‌دستورهاي‌حيات‌بخش‌خدايي، مستلزمِ درگيري‌با پايگاه‌هاي‌سلطه‌ي‌اهريمناني‌است‌كه‌منافع‌خويش‌را فقط‌در دلِ سياه‌جامعه‌ي‌دور از اولياي‌خدا يافته‌اند.

‌اصلاحِ چنين‌جامعه‌اي‌كه‌لبريز از بيدادگري‌و فساد است، كاري‌بس‌دشوار خواهد بود؛ زيرا، همان‌طور كه‌در گذشته‌بدان‌اشاره‌شد،‌امام‌(عليه‌السّلام) برنامه‌هاي‌خود را از راه‌هاي‌عادي‌و در چهارچوب‌ملاك‌ها و قانون‌هاي‌طبيعي‌به‌اجرا در‌ميآورد كه‌يكي‌از آن‌ها پيشرفت‌دين‌و آيين‌خدا از طريق‌ياري‌بندگان‌صالح‌است.

‌از سويي، اداره‌ي‌جامعه‌اي‌رهيده‌از بندهاي‌بردگي‌شيطان‌پرستان، آن‌هم‌به‌گستردگي‌تمام‌زمين، دولتي‌قوي‌و كارآمد مي‌طلبد، دولتي‌كه‌از ياران‌و دست‌ياراني‌ويژه‌تشكيل شده باشد، ياوراني‌كه‌از هر جهت‌شايستگي‌هاي‌لازم‌براي‌تحمّل‌مبارزات‌طاقت‌فرساي‌اوّليه‌و سختي‌هاي‌اداره‌ي‌جامعه‌ي‌پس‌از ظهور را داشته‌باشند تا در كنار ايشان، ناهمواري‌ها، هموار گردد و آن‌رهبر يگانه‌از بيابان‌غربت‌و تنهايي‌رها شود و زمين‌را لبريز از عدل‌و داد كند.

‌اين، مطلبي‌است‌كه‌علاوه‌بر، برخورداري‌از پشتوانه‌ي‌عقلي، در برخي‌از روايات‌هم‌مورد اشاره‌قرار گرفته‌است. فضيل‌بن‌يساراز امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) نقل‌مي‌كند كه‌دربارهِ‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) فرمود:

له‌كنز بالطالقان‌ما هو بذهب‌ولافضّه...، و رجالٌ كأنّ قلوبهم‌زبرالحديد... بهم‌يَنصُرُاللّهُ اِمامَ الحق؛ 43 براي‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) گنجي‌است‌در طالقان‌كه‌از جنس‌طلا و نقره‌نيست... مرداني‌هستند كه‌استواري‌دل‌هايشان‌براي‌دين‌ خدا، همانند آهن‌است... خداوند متعال، به‌دست‌ايشان، امام‌و پيشواي‌حق‌را ياري‌مي‌كند.

‌در حديث‌ديگري‌مفضّل‌بن‌عمر از امام‌ششم، حضرت‌جعفر بن‌محمدصادق(عليهما‌السّلام)، روايت‌مي‌كند كه‌آن‌حضرت‌فرمود: وقتي‌امام‌مهدي(عليه‌السّلام) ظهور مي‌كند، از جمله‌اوصافي‌كه‌براي‌ياران‌خويش، هنگامِ فراخواندن‌ايشان، بيان‌مي‌كند، اين‌صفت‌است: <ومَن‌ذخرهم‌لِنُصرتي... اي‌كساني‌كه‌خداوند شما را براي‌ياري‌و نصرت‌من‌ذخيره‌كرده‌است>.44

‌در روايتي‌از اهل‌سنّت‌آمده‌است:

عن‌ابي‌جعفر قال: يظهر المهدي في يوم‌عاشوراء...، قائمٌ بين‌الرُّكن‌والمقام، و جبريلُ عن‌يمَينِهِ وميكائيل‌عن‌يساره، و تصير اِليهِ شيعتُه‌مِن‌اطرافِ الا‌رض‌تطوي لهم‌طيّاً حتّي يبايعوه، فيَملاءُ بِهمُ الا‌رضَ عدلاً، كما مُلِئَت ‏ جوراً و ظُلما45؛ مهدي‌(عليه‌السّلام) در روز عاشورا ظهور مي‌كند... او، كنار خانه‌ي‌خدا بين‌ركن‌و مقام‌مي‌ايستد. جبرييل، در سمت‌راست‌او، و ميكاييل، در سمت‌چپ‌ او قرار مي‌گيرد. شيعيان‌او، از مناطق‌مختلف‌(گوشه‌و كنار) زمين‌به‌سوي‌او روانه‌مي‌شوند، به‌گونه‌اي‌كه‌گويا زمين‌زير گام‌هايشان‌حركت‌مي‌كند، تا اين‌كه‌با او بيعت‌مي‌كنند. او، با كمك‌ايشان، زمين‌را پر از عدل‌و داد مي‌كند همان‌طور كه‌مالامال‌از ستم‌آشكار و نهان‌گشته‌بود.

‌همان‌گونه‌كه‌مشاهده‌مي‌شود، در اين‌چند روايت‌شريف بعد از، تصريح‌به جايگاه نصرت رساني اطرافيان امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) با عبارت <يملا‌ء بهم الا‌رض عدلا‌ً> اين مطلب خاطر نشان گشته كه آن حضرت با كمك‌يارانِ با وفايش، زمين‌را پُر از عدل‌و داد مي‌كند. و بايد دانست‌كه‌اين، مسيري‌است‌كه‌با مرور تاريخ‌و بررسي‌سرگذشت‌اولياي‌خدا در امّت‌هاي‌پيشين، به‌روشني، به‌ما رُخ‌مي‌نماياند. آري! سنّت‌الهي‌براي‌پيشبرد اهداف‌دين‌و آيين‌حق، بر پايه‌ي‌ياري‌و مدد رساني‌انسان‌هاي‌صالح‌به‌اولياي‌اللّه‌استوار شده‌است.

‌اكنون، با مروري‌كوتاه‌بر تاريخ، موضِعِ مركزي‌ مسئله‌ي‌<استنصار> را در دعوت‌برخي‌از انبيا و اوليا مورد توجه‌قرار مي‌دهيم:

ب) نياز پيامبران‌به‌ياران‌

1- حضرت‌لوط‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام)

‌لوط، آن‌پيامبر عظيم‌الشاءن‌خداوند، با آن‌كه‌فرستاده‌ي‌خدا بود و حقّانيّت‌خويش‌را بر مردم‌از طريق‌معجزه‌ثابت‌كرده‌بود، ولي‌براي‌مبارزه‌با فرومايگان‌قوم‌خويش، آرزوي‌داشتن‌هم‌پيماناني‌را كرد تا با تكيه‌بر ايشان‌بر منحرفان‌لجوج‌چيره‌گردد. آيه‌ي‌هشتاد سوره‌ي‌مبارك‌هود، حاكي‌از آرزوي‌او است‌كه‌مي‌فرمايد:

(قال‌لو انّ لي‌بكم‌قوّه‌او ‏ آوي اِلي ركن‌شديد)؛ اي‌كاش‌مرا به‌شما اقتداري‌بود يا آن‌كه‌از شرّ شما به‌ركن‌محكمي‌پناه‌مي‌بردم.

‌بي‌گمان‌سخن‌از ياوران‌گفتن‌با تعبير <قوّت‌و قدرت، و ركن‌محكمي‌كه‌تكيه‌گاه‌پيامبر خدا> باشد، نشانه‌ي‌اهمّيّت‌و جايگاه‌رفيع‌نيروهاي‌مدد رسان‌در مقام‌رويارويي‌با دشمنان‌است.46 علاوه‌بر آن‌كه‌بايد توجه‌داشت‌كه‌اين‌سخن‌حضرت‌لوط‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) نه‌فقط‌آرزوي‌او در بُرهه‌اي‌از زمان‌كه‌فرياد استنصار و ياري‌طلبي‌تمام‌انسان‌هايي‌است‌كه‌در جهت‌پيشبرد جامعه‌ي‌بشري‌به‌سوي‌اهداف‌والاي‌الهي، روزها و شب‌هاي‌عمر خويش‌را سپري‌كرده‌اند.

‌سرگذشت‌لوط، نه‌يك‌داستان‌كه‌سنّت‌جاري‌خداوند در حقِ تمامي‌پيشوايان‌هدايت‌در ميان‌امّت‌هاي‌خويش‌است.

2- حضرت‌موسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام)

‌در سرگذشت‌حضرت‌موسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) مي‌بينيم‌كه‌بلافاصله، بعد از مبعوث‌شدن‌به‌رسالت، دست‌به‌درگاه‌پروردگار متعال‌بلند كرده‌و از او ياري‌كننده‌اي‌را طلب‌مي‌كند كه‌در به‌انجام‌رساندن‌آن‌مسئوليّتِ عظيم‌ياري‌اش‌كند:

(قال‌ربِّ... واجعَل ‏ لي وزيراً مِن‌اهلي هارون‌اخي‌اُشدُد بهِ اَزري واشرك ‏هُ في امري)47 موسي‌عرض‌كرد: <پروردگارا!... و از اهل‌ بيت‌من، يكي‌را وزير و معاون‌من قرار بده، كه‌او برادرم‌هارون‌است، و به‌وسيله‌ي‌او پشت‌مرا محكم‌كن، و او را در انجام‌ دادن‌كارهايم‌با من‌شريك‌كن.>.

‌علامه‌ي‌طباطبايي، رحمه‌اللّه، ذيل‌اين‌آيات‌شريف‌چنين‌مي‌فرمايد:

<وزير> از مادّه‌ي‌<وِز ‏ر> به‌معناي‌<بار سنگين> است. وزير را از آن‌جهت‌وزير نام‌نهادند كه‌او سنگيني‌مسئوليّت‌ملك‌را تحمّل‌كرده‌و به‌دوش‌مي‌كشد... و موسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) بدان‌جهت‌از خداوند متعال‌درخواست‌وزير كرد كه‌مسئوليّت‌او داراي‌جوانب‌گسترده‌و پراكنده‌اي‌بود و او به‌تنهايي‌توانايي‌بر آمدن‌از عهده‌ي‌آن‌را نداشت، لذا نيازمند وزيري‌بود كه‌او را ياري‌كرده‌و مقداري‌از مسئوليّت‌را بر عهده‌بگيرد و موسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) را پشتيباني‌كند تا اندكي‌از سنگيني‌كار موسي (علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) كاسته‌شود.

در تأييد همين‌مطلب، جمله‌ي‌<اُشدُد بهِ ازري واشرك ‏هُ في امري> در ادامه‌ي‌آيات، به‌منزله‌ي‌تفسير و بياني‌است‌براي‌درخواست‌وزير. اين‌آيه، مسئوليّت‌وزير را بيان‌كرده‌است.48

‌اين‌آيات، به‌صراحت، اهمّيّت‌جايگاه‌ياوران‌كارامد در مسير پي‌ريزي‌يك‌حركت‌و نهضتِ ضدّ شيطاني‌در برابر سردمداران‌ستم‌را بيان‌مي‌كند و ره‌پويان‌طريق‌هدايت‌بشري‌را به‌لزوم‌برخورداري‌از تشكيلاتي‌كه‌توانايي‌بدوش‌كشيدن‌بخشي‌از مسئوليّت‌سنگين‌رهبري‌يك‌نهضت‌انقلابي‌را داشته‌باشد، متذكّر مي‌شود.

3- حضرت‌عيسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام)

‌حضرت‌عيسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) نيز در گردش‌همين‌قانون‌حتمي‌پروردگار، روياروي‌قوم‌حق‌ناشناسِ يهود قرار گرفت‌و براي‌پشت‌سرگذاشتن‌دشمني‌هاي‌ايشان، نداي‌يارخواهي‌سرداد.

‌جمعيّت‌يهود كه‌قبل‌از آمدن‌عيسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) طبق‌بشارت‌هاي‌پيامبر خويش‌حضرت‌موسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام)، در انتظار ظهور مسيح‌بودند، هنگامي‌كه‌ظهور وي‌را در تضاد با منافعِ جمعي‌از ستمگران‌بني‌اسراييل‌ديدند، از او روي‌برگرداندند و تنها عدّه‌اي‌محدود، گرد او حلقه‌زدند.

‌عيسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) پس‌از دعوت‌مستدلّ و متقَن، دريافت‌كه‌گروه‌يهود اِصرار در مخالفت‌و انكار و كج‌روي‌دارند، لذا در صدد جمع‌آوري‌ياوراني‌بر آمد كه‌پشتوانه‌ي‌حركت‌انقلابي‌وي‌را تأمين‌كنند، ياوراني‌كه‌هم‌خود پاك‌باشند و نوراني‌و هم‌براي‌بيرون‌كشيدن‌ديگران‌از مُرداب‌مهالك‌دنيوي‌كوشش‌كنند، لذا صدا زد:<(مَن‌انصاري اِلي‌اللّه)49 كيست‌كه‌از آيين‌خدا حمايت‌كرده‌و از من‌دفاع‌كند.>. حواريون‌در پاسخ‌عرض‌كردند: <(نحن‌انصاراللّه)50؛ ما ياوران‌خدا هستيم.>، و در مسير ياري‌مسيح‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام) با دشمنان‌به‌مبارزه‌برخاستند، تا اين‌كه‌گروهي‌از بني‌اسراييل‌به‌ايشان‌پيوسته‌و عدّه‌اي‌ديگر بر كفر خويش‌باقي‌ماندند. (فامنَت ‏ طائِفَه مِن‌بني‌اِسرائيل‌و كفرَت ‏ طائفه)51.

‌افزون‌بر اين، خداوند تبارك‌و تعالي‌در ابتداي‌آيه‌ي‌چهاردهم‌سوره‌ي‌مبارك‌صف، تمام‌اهل‌ايمان‌را به‌ياري‌خويش‌فرا مي‌خواند: (يا ا يُها الذين‌ءامَنُوا كُونُوا انصاراللّه)؛ اي‌اهل‌ايمان! ياران‌خدا باشيد.

‌به‌راستي‌خداوندي‌كه‌قِوام‌هر قدرتي‌به‌قدرت‌او بسته‌است، چرا نداي‌استنصار و ياري‌طلبي‌سر مي‌دهد؟ آيا غير از اين‌است‌كه‌اولياي‌برگزيده‌ي‌خدا كه‌هدايت‌جامعه‌به‌دست‌ايشان‌است، با تكيه‌بر نيروي‌چنين‌ياوراني‌بار هدايت‌و سعادت‌انسان‌ها را به‌سر منزل‌مقصود مي‌رسانند؟

‌بي‌ترديد، قرآن‌مجيد، با بيان‌اين‌مطالب، در صدد پيوند دوران‌هاي‌گذشته‌با زمان‌حاضر است، و در حقيقت، پيوند فكري‌و فرهنگي‌نسل‌حاضر را با گذشتگان، براي‌درك‌حقايق، لازم‌و ضروري‌مي‌داند؛ زيرا از ارتباط‌و گره‌خوردن‌اين‌دو زمان‌(گذشته‌و حال) وظيفه‌و مسئوليّت‌آيندگان‌روشن‌مي‌شود. در اين‌آيات‌و نظاير آن‌ها، سنّت‌هاي‌خداوند در اقوام‌گذشته، خود نمايي‌مي‌كند كه‌هرگز جنبه‌ي‌اختصاصي‌نداشته‌و به‌صورت‌يك‌سلسله‌قوانين‌حياتي‌درباره‌ي‌ همگان، گذشتگان‌و آيندگان، اجرا مي‌شود.

4- پيامبر اسلام‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)

‌با توجه‌به‌آن‌چه‌گذشت ‌در مي‌يابيم‌يكي‌از ويژگي‌هاي‌انقلاب‌هاي‌توحيدي، اين‌است‌كه‌در كنار موسي (علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام)، هارون‌را داريم، در پيرامون‌عيسي‌(علي‌نبيّناوآله‌وعليه‌السّلام)، حواريون‌را، و در نهضت‌رسول‌الله‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) افراد ساخته‌شده‌در دوران‌پنهاني‌و تنهايي‌را مانند علي‌مرتضي‌(عليه‌السّلام) كه‌خداوند متعال‌در آيه‌ي‌چهارم‌سوره‌ي‌مبارك‌تحريم‌نقش‌وي‌در ياري‌كردن‌فرستاده‌ي‌خويش‌را متذكّر شده‌و فرموده:

(فاِن‌تَظاهَرا عليه‌فاِنّ اللّه‌هو مَوليه‌و جبريلُ و صالحُ المؤ‌منين‌والملائكه بعد ذالك ظهير)؛ اگر شما دو زن‌بر آزار پيامبر اتّفاق‌كنيد [هرگز بر او غلبه‌پيدا نخواهيد كرد]؛ زيرا خدا، يار و نگهبان‌ او است‌و جبريل‌امين‌و مردان‌صالح‌و با ايمان‌و فرشتگان‌حق، يار و مددكار اويند.

‌به‌اتّفاق‌مفسران‌شيعه‌و سنّي، مصداق‌بارز و مستقيم‌<صالحُ المؤ‌منين> اميرالمؤ‌منين‌علي‌(عليه‌السّلام) است. گذشته‌از آن‌كه‌نقش‌حياتي‌آن‌حضرت‌در پشتيباني‌رسول‌مكرم‌اسلام‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) در جنگها، درگيري‌ها، نشيب‌و فرازهاي‌سخت‌و طاقت‌فرساي‌دوران‌خفقان‌مكه‌و روزهاي‌پرالتهاب‌مدينه، بر كسي‌پوشيده‌نيست.

ج) نقش‌ياران‌در زندگاني‌امامان‌

‌در تاريخ‌امامان‌معصوم(عليهم‌السلام) نيز نيازمندي‌به‌چنين‌پشتوانه‌اي‌را به‌صورت‌متعدّد در دوره‌ي‌هر امامي‌مشاهده‌مي‌كنيم. شواهد بسياري‌وجود دارد كه‌دلالت‌مي‌كند بر اين‌كه‌اگر امامان‌(عليهم‌السّلام) پيروان‌نيرومند و ياران‌متعهد و كارايي‌داشتند، در برابر دشمنان‌دست‌ به‌اقدامات‌نظامي‌مي‌زدند و حكومت‌حقّ اسلامي‌را تشكيل‌مي‌دادند، ولي‌اين‌وظيفه‌را به‌طور نامعيّني‌به‌تأخير انداختند تا زماني‌كه‌فعّاليّت‌هاي‌فكري‌پيروان‌شان‌به‌بار بنشيند و ترجمان‌آگاهي‌سياسي‌و مذهبي‌آنان‌شود و در همين‌مسير، بالا‌خره، يكي‌از امامان‌معصوم‌(عليهم‌السّلام) قادر شود با ابزار نظامي،‌حكومت‌را به‌دست‌گيرد.

1- حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام)

‌در رابطه‌با حكومت‌حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام) كه‌بلافاصله‌بعد از رحلت‌پيامبر گرامي‌اسلام‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) برپا نشد، در روايتي‌از فضل‌بن‌شاذان‌كه‌به‌امام‌باقر (عليه‌السّلام) منتهي‌مي‌گردد، چنين‌آمده‌است:

رسول‌خدا (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) به‌اميرمؤ‌منان‌علي‌(عليه‌السّلام) خطاب‌فرمود: <يا علي! اِن‌قريشاً ستُظهَر علي ما استَب ‏طنَت ‏ه‌و تجتمع‌كلمتُهم‌علي ظُلمك و قهرك. فاِن ‏ وَجدتَ اعواناً فجاهِدهُم، وَاِن ‏ لم‌تجد اعواناً فكُف يدك واَحقِن ‏ دَمَك؛ فاِنَّ الشهادَه مِن‌وَرائك. وَاعلَم‌انّ ابني‌يَنتقِمُ مِن‌ظالميك و ظالمي اولادِك و شيعتك في الدنيا، و يُعَذّبهم‌اللّه‌في الاخِره‌عذاباً شديداً.>؛ اي‌علي! همانا قريش، به‌زودي، عليه‌تو برخواهند خاست‌و به‌خاطر ظلم‌و غلبه‌بر تو، دست‌به‌دست‌هم‌خواهند داد. اگر ياوراني‌يافتي، پس‌به‌جهاد با ايشان‌برخيز، واگر نيافتي‌كساني‌را كه‌تو را ياري‌كنند، پس‌دست‌نگهدار و خون‌خويش‌را حفظ‌كن. به‌درستي‌كه‌شهادت، در انتظار تو است. بدان‌كه‌فرزند من‌[مهدي‌(عليه‌السّلام)] از ستمگران‌بر تو و بر فرزندان‌و شيعيان‌ات‌در دنيا انتقام‌خواهد گرفت، و خداوند در آخرت‌ايشان‌را به‌عذاب‌سخت مبتلا خواهد كرد.

‌در اين‌هنگام، سلمان‌فارسي‌از آن‌حضرت‌پرسيد: <اي‌رسول‌خدا! (آن‌فرزندي‌كه‌از دشمنان‌انتقام‌خواهد گرفت) كيست؟>. حضرت‌فرمود:

التاسع‌مِن‌وُلدِ ابني‌الحسين، يظهر بعد غيبتِهِ الطويله، فَيُعلِنُ امرَ الله‌ويظهر دين‌الله‌و ينتقم‌مِن‌اعداء الله‌و يملا‌الا‌رض‌قسطاً و عدلاً كما مُلِئَت‌جوراً و ظلماً52 نهمين‌از فرزندان‌پسرم‌حسين‌(عليه‌السّلام) كه‌بعد از غيبتي‌طولاني، آشكار مي‌شود، پس‌امر خدا را ظاهر مي‌گرداند و دين‌او را پيدا مي‌سازد، و از دشمنان‌خدا انتقام‌مي‌گيرد، زمين‌را پر از عدل‌و داد مي‌كند، هم‌چنان‌كه‌لبريز از ظلم‌و جور شده‌است.

‌به‌راستي‌چرا اميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) كه‌خود <در كودكي، بزرگان‌و شجاعان‌عرب‌را به‌خاك‌افكند و شاخه‌هاي‌بلند درخت‌قبيله‌هاي‌بت‌پرستي‌را درهم‌شكست>53 حال، براي‌ستاندنِ حق‌خويش، مأمور مي‌شود كه‌اگر ياوري‌پيدا كرد، اقدام‌ كند؟

‌اين‌حديث‌شريف، به‌روشني بيان‌مي‌كند كه‌مسئوليّت‌جلوگيري‌از ريخته‌شدنِ خون‌وليٍّ خدا، بر عُهده‌ي‌انسان‌هاي‌لايق‌و كارامدي‌است‌كه‌توانايي‌حفاظت‌از جان‌امام‌خويش‌را داشته‌باشند. در پرتو وجود چنين‌ياراني‌است‌كه‌حجّت‌خدا مجالِ قد عَلَم‌كردن‌در برابر دشمنان‌دين‌خدا را خواهد يافت. در صورت‌فقدان‌اين‌عنصر حياتي‌از پهنه‌ي‌زندگي‌سياسي‌وليّ خدا، او، مأمور به‌سكوت‌است، حتّي‌در مقابل‌اساسي‌ترين‌انحرافات‌پديد آمده‌در مسير سعادت‌بندگان‌خدا، كه‌خلافت‌و جانشيني‌رسول‌خدا باشد.

‌به‌راستي، چرا آن‌علي(عليه‌السّلام) كه‌به‌فرموده‌ي‌پيامبر اسلام‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) <اگر مردم‌شرق‌و غرب‌عالم‌در برابرش‌بايستند، بر همه‌ي‌آنان‌غلبه‌مي‌كند54 در خطبه‌ي‌يكصد و هشتاد و يكم‌نهج‌البلاغه55، پس‌از يادِ مهدي‌موعود (عليه‌السّلام) لب‌به‌گلايه‌از اطرافيان‌خود مي‌گشايد، با حال‌گريه‌دست‌بر محاسن‌سپيدش‌مي‌زند و خاطره‌ي‌ياران‌با وفايش، عمّار و ابن‌تّيهان‌و ذوالشهادتين‌و... را زنده‌مي‌كند؟ آيا پاسخ، جز اين‌است‌كه‌مردي‌چون‌علي‌(عليه‌السّلام) نيز براي‌دست‌يابي‌به‌اهداف‌بلند خويش، به‌ياوراني‌چون‌مالك‌اشترها كه‌جان‌بر كف، در پي‌تحقق‌اهداف‌امام‌خويش‌هستند، نيازمند است؟

‌مرور خطبه‌هاي‌27 و 69 و 70 و 96 و 181 نهج‌البلاغه56 و نيز دقّت‌در ماجراهاي‌كوچك‌و بزرگ‌دوران‌حكومت‌امام‌اوّل‌(عليه‌السّلام) به‌ما مي‌نماياند كه‌كميِ اطرافيان‌لايق‌و كارامد، در كوتاهيِ عمر دولت‌آن‌حضرت‌تأثير زيادي داشته‌است.

2- امام‌حسن‌مجتبي‌(عليه‌السّلام)

تا كنون‌روشن‌شد كه‌در هر انقلاب‌و حكومتي، پس‌از رهبري، جريان‌اصلي‌مقاومت‌و اداره‌ي‌امور، بر عهده‌ي‌نيروهاي‌مخلص‌و كارامدي‌است‌كه‌بيش‌ترين‌فشار و بار حركت‌را بر شانه‌كشيده‌و هسته‌ي‌مركزيِ نظام‌را تشكيل‌مي‌دهند.

‌آن‌چه‌از خلال‌روايات‌به‌دست‌مي‌آيد، اين‌است‌كه‌اگر امام‌دوم، حضرت‌حسن‌بن‌علي‌(عليهماالسلام) اطراف‌خويش، چنين‌ياوران‌و مديراني‌را مي‌يافت، دست‌از حكومت‌نوبنيان‌خويش‌نمي‌كشيد. خيانت‌سه‌تن‌از سرلشكران‌آن‌حضرت‌و طاقت‌نياوردن‌ايشان‌در مقابل‌سيم‌و زَرهاي‌معاويه‌لعنه‌اللّه‌كه‌در نهايت‌به‌ترك‌لشكرگاهِ امام‌خويش‌و پيوستن‌به‌سپاهيان‌دشمن‌منجر شد، از سختي‌امتحاناتي‌حاكي است‌كه‌شيعيان‌براي‌نشان‌دادن‌ميزان‌پايداري‌و صداقت‌خويش‌نسبت‌به‌حق‌با آن‌روبه‌رو هستند،57 آزمايشاتي‌كه‌حكم‌غربال‌مدعيان‌طرفداري‌از حجّت‌خدا را دارند، و در صورت‌سربلند بيرون‌آمدن‌از آن، حجّت‌را بر وليّ خدا، براي‌رويارويي‌با دشمنان‌تمام‌مي‌كند.

‌مرور تاريخ‌زندگي‌امام‌حسن‌مجتبي(عليه‌السّلام) به‌ما نشان‌مي‌دهد كه‌عمده‌ترين‌علت‌در كناره‌گيري‌آن‌حضرت‌از ميدان‌جنگ‌با معاويه‌لعنه‌اللّه، و واگذاري‌زمام‌حكومت‌به‌وي، نداشتن‌ياران‌با وفايي‌بود كه‌آن‌امام‌مظلوم(عليه‌السّلام) را در مقابل‌دشمن‌نصرت‌دهند.

‌حضرت‌حسن‌بن‌علي(عليهما‌السّلام) در كلامي‌نوراني‌علت‌قبول‌صلح‌را چنين‌بيان‌مي‌فرمايد: وَاللّه‌ما سلمتُ الا‌مر اِليه‌اِلاّ انّي‌لم‌اجِد انصاراً، ولو وَجدَتُ انصاراً لقاتَلتُهُ ليلي‌و نَهاري...58 به‌خدا سوگند! من‌كار را به‌معاويه‌واگذار نكردم‌مگر به‌اين‌دليل‌كه‌ياور نيافتم، و اگر مي‌يافتم‌كساني‌را كه‌ياري‌ام‌مي‌كردند، در طول‌شب‌و روزام‌با او مي‌جنگيدم.

3- امام‌حسين‌(عليه‌السّلام)

‌تأثير فراوان‌برخورداري‌از ياران‌كارامد و هواداران‌استوار گام‌و مخلص، تا آن‌جاست‌كه‌در بررسي‌تاريخ‌حضرت‌حسين‌بن‌علي‌(عليهماالسّلام) به‌اين‌نتيجه‌مي‌رسيم‌كه‌وجود چنين‌ياراني، ‌در‌ورود‌آن‌حضرت‌به‌ميدان‌خونين‌دفاع‌از اصول‌شريعت، ايفا كرده‌است.

‌در نقلي، مهم‌ترين‌دغدغه‌ي‌جناب‌عقيله‌ي‌بني‌هاشم‌حضرت‌زينب‌كبري (عليهاالسلام) كه در شب‌عاشورا، در رابطه‌با ياران‌امام‌حسين‌(عليه‌السّلام) بروز كرده، او، به‌آن‌حضرت‌عرض‌مي‌كند:

اخي! هل‌استعلمتَ مِن‌اصحاب نيّاتهم؟ فاِنّي اخشي ان ‏ يسلموك عند‌الوثبه‌و اصطكاك اسنه؛ برادر جان! آيا از مقاصد و نيّت‌هاي‌ياران‌ات‌آگاهي‌پيدا كرده‌اي؟. من‌از آن‌مي‌ترسم‌كه‌ايشان‌تو را در سختي‌جنگ‌رها كنند.

‌سيدالشهداء (عليه‌السّلام) در پاسخ، گريست‌و فرمود:

اما وَاللّهِ! - لقد ‏ نهرتُم‌و بَلَو ‏تُهم‌و ليس‌فيهم‌الا‌شوَش‌الا‌قعسَ، لَيستاءنِسوُنَ بالمَنّيه دوني استيناس‌الطفل‌بِلَبنِ اُمّه؛ 59 به‌خدا سوگند! من‌ايشان‌را از خودم‌راندم‌و آزمايش‌كردم. در ميان‌آنان، كسي‌كه‌مُتكبر و فراري‌از كار باشد، نيست. به‌درستي‌كه‌اُنس‌ايشان‌به‌كشته‌شدن‌در ركاب من، بيش‌تر است‌از اُنس‌طفل‌شيرخوار به‌شير مادر.

‌آزمايش‌اطرافيان‌از سوي‌حضرت‌امام‌حسين‌(عليه‌السّلام)، حاكي‌از رابطه‌تنگاتنگ‌نحوهِ‌تصميم‌گيري‌رهبر با موقعيت‌روحي‌و رواني‌و اخلاقي‌و اعتقادي‌ياران‌است. همان‌گونه كه‌اعلامِ برداشتن‌بيعت‌از ذمّه‌اطرافيان‌در منازل‌مختلفِ سفر به‌كربلا، به‌خصوص‌در شب‌عاشوراء، خبر از آن‌مي‌دهد كه‌سيدالشهداء (عليه‌السّلام) به‌طور مستمر، در پي‌پاكسازي‌اطرافيان‌خود بودند تا در نهايت‌كساني‌به‌عنوان‌يار در كنار آن‌حضرت‌باقي‌بمانند كه‌ناب‌ناب‌و در بالاترين‌درجه‌خلوص‌باشند.

‌در بيان‌ديگري، آن‌حضرت‌ياران‌خويش‌را چنين‌توصيف‌مي‌كند:

فاِنّي‌لا اعلم‌اصحاباً اوفي ولاخيراً مِن‌اصحابي60 به‌درستي‌كه‌من، ياران‌و همراهاني‌با وفاتر و بهتر از اصحاب‌خويش‌نمي شناسم.

‌اين، خود، نشانه‌ي‌آن‌است‌كه‌بودن‌و نبودن‌چنين‌اصحابي، در تصميم‌سازي‌براي‌رهبري‌يك‌نهضتِ پايدار، بسيار حايز اهمّيّت‌است. به‌درستي‌كه‌عدم‌وجود ياراني‌جان‌بر كف‌در اطراف‌حضرت‌حسن‌بن‌علي‌(عليهماالسّلام) باعث‌شد تا حضرت‌اش‌روياروييِ نظامي‌با معاويه‌لعنه‌اللّه‌را كه‌به‌منزله‌ي‌به‌كارگيري‌آشكار تمام‌قوا براي‌ريشه‌كني‌باطل‌و پي‌ريزي‌و حفاظت‌از حكومت‌حق‌است، امري‌نابه‌جا به‌شمار آورد، و در مقابل، وجود همين‌ياران،‌هر چند اندك، پيرامون‌حضرت‌حسين‌بن‌علي‌(عليهماالسّلام)، عاملي‌مهم‌گشت‌تا قيام‌به‌شمشير بهترين‌راهِ احياي‌آيين‌رو به‌اُفولِ اسلام‌ناب‌به‌حساب‌آيد.

‌به‌راستي، آيا ياران‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) مي‌توانند كم‌تر از ياوران‌سيدالشهداء (عليه‌السّلام) باشند كه‌ظهر عاشورا، جسم‌خويش‌را سپر تيرهاي‌بلا كردند تا حجّت‌خدا، در امنيّت، به‌ اقامه‌ي‌نماز بپردازد؟

ضرورت‌عبرت‌آموزي‌از عمل‌كرد پيشينيان، طرح‌اين‌پرسش‌را بايسته‌مي‌كند كه‌آيا اگر اهل‌كوفه‌به‌جاي‌پايمال‌نمودن‌بيعت‌خويش‌با سبط‌پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)، حضرت‌امام‌حسين(عليه‌السّلام)، بر عهد خويش‌درباره‌ي‌ياري‌آن‌حضرت، ثابت‌و استوار باقي‌مي‌ماندند، آيندگان‌شاهدِ رقم‌خوردنِ صفحات‌تاريخ‌با چه‌محتوا و مطالبي‌بودند؟

4- امام‌صادق‌(عليه‌السّلام)

‌بعد از شهادت‌امام‌سوم‌(عليه‌السّلام) نيز امامان‌ديگر، از اين‌ركن‌اساسي‌غافل‌نبودند و بر حسب‌اقتضاي‌زمان، در صدد تربيّت‌مُهره‌هايي‌بر آمدند تا در صورت‌تشكيل‌دولت‌حق‌الهي، ايفاي‌نقش‌كنند و توانايي‌عهده‌گيري‌بخشي‌از مسئوليّت‌نهضت‌را داشته‌باشند.

‌اين‌برنامه، به‌طور پنهاني‌ادامه‌داشت‌تا آن‌كه‌توقّع‌زود هنگام‌برخي‌از ياران‌امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) در برپايي‌حكومت‌ناب‌اسلامي‌به‌دست‌آن‌حضرت، سبب‌شد تا حضرت‌اش‌ضمن‌پرده‌برداري‌از اين‌استراتژي، ناكاراييِ اطرافيان‌را علّتي‌مهم‌در عدم‌تشكيل‌حكومت‌اصيل‌توحيدي‌به‌دست‌خويش‌ برشمارَد.

‌در روايتي، وقتي‌كه‌ برخي‌از اصحاب‌امام‌ششم‌(عليه‌السّلام) به‌آن‌حضرت‌ابراز محبّت‌كردند و با بيان‌كثرتِ جمعيّت‌شيعيان، به‌صورت‌كنايه، از زمان‌قيام‌آن‌حضرت‌و تشكيل‌حكومت‌حق‌الهي‌مي‌پرسند امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد:

<اما لوكَمُلَت ‏ العدّه الموصوفه‌ ثلاثمئه‌و بضعه‌عشر، كان‌الذي تريدون...>61؛ آگاه‌باش! هرگاه‌آن‌عدّه‌ي‌وصف‌شده‌[كه‌توانايي‌ياري‌ما را، در تشكيل‌دولت‌الهي‌دارند] به‌سيصد و اندي‌نفر برسند، آن‌زمان، آن‌چه‌شما در خواست‌مي‌كنيد، محقّق‌خواهد شد.

‌در روايت‌ديگري، هنگامي‌كه‌سُدير صيرفي‌وارد بر امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) شده‌و عرض‌كرده: <وَاللّهِ ما يَسعُكَ القعود؛ به‌خدا سوگند! اكنون‌زمان‌نشستن‌شما نيست‌[بلكه‌بايد قيام‌كنيد و حكومت‌تشكيل‌دهيد]>، آن‌حضرت، علّتِ اين‌سخن‌سدير را جويا مي‌شود. وي‌در پاسخ‌مي‌گويد: <لكثره‌مواليك و شيعَتِك وانصارك. وَاللّهِ! لوكانَ لا‌ميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) مثل‌ما لك مِن‌الا‌نصار والموالي والشيعه، ما طَمعَ فيه‌تَيمٌ ولاعُديّ؛ به‌خاطر فراواني‌دوست‌داران‌و پيروان‌و ياوران‌شما. به‌خدا سوگند! اگر اميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) به‌اندازه‌ي‌شما كمك‌كار و دوست‌دار و پيرو داشت، هرگز قبايل‌قريش‌(تيم‌و عدي)62 در خلافت‌و حكومت‌طمع‌نمي‌كردند.>.

‌امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) در ادامه، از تعداد ياران‌و موالياني‌كه‌سُدير از آنان‌سخن‌مي‌گفت، پرسيد. او در پاسخ‌مي‌گويد: <تعداد آنان، صدهزار نفر است.>. حضرت‌با تعجّب‌به‌گفته‌وي‌مي‌نگرد، ولي‌او در جواب‌مي‌گويد: <بلكه‌دويست‌هزار نفر> و در ادامه، براي‌تأكيد بر اين‌تخمين‌خويش‌اضافه‌مي‌كند: <بله؛ حتّي‌نيمي‌از مردم‌دنيا از ياران‌شما هستند.>. امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) در پاسخ‌سدير مي‌فرمايد: <بر تو است‌كه‌به‌همراه‌ما به‌<ينبع> [نام‌روستايي‌در نزديكي‌مدينه] بيايي>... در دنباله‌ي‌حديث، سدير مي‌افزايد:

به‌همراه‌حضرت‌رفتم‌تا آنكه‌وقت‌نماز در سرزميني‌پياده‌شديم. امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) در اين‌هنگام، نگاهي‌به‌جواني‌كه‌در آن‌نزديكي‌بُز مي‌چراند، افكند و فرمود: <يا سدير! وَاللهِ! لوكانَ لي [شيعه] بعددِ هذهِ الجديان‌ما وسعِني‌القعود؛ اي‌سدير! به‌خدا قسم! اگر پيروان‌من‌به‌تعداد اين‌بُزها بودند، بر پاي‌نمي‌نشستم‌[و قيام‌مي‌كردم].

‌سدير مي‌گويد: <بعد از تمام‌شدنِ نماز، حيوانات‌آن‌گلّه‌را شمردم‌و يافتم‌كه‌عدد آن‌ها از هفده‌تجاوز نمي‌كند!>.63

‌آن‌چه‌از اين‌روايت‌شريف‌به‌روشني‌قابل‌استفاده‌است، اين‌است‌كه‌سدير صيرفي، با نگاه‌سطحي‌خويش‌به‌جامعه‌ي‌آن‌روز، عامل‌اساسي‌در قيام‌مسلّحانه‌و پي‌ريزي‌حكومت‌ظلم‌ستيز توحيدي‌را فقط‌برخورداري‌از مقبوليّت‌مردمي‌و پشتيباني‌ظاهري‌توده‌ها مي‌دانست: در حالي‌كه‌از نگاه‌نافذ امام‌صادق‌(عليه‌السّلام)، مهم‌تر از چنين‌زمينه‌ي‌مردمي، در اختيار داشتن‌مُهره‌هاي‌كليدي‌و نيروهاي‌مشكل‌گشايي‌است‌كه‌در مواقع‌و مراحل‌حسّاسِ نهضت، رهبري‌را از قرار گرفتن‌در بن‌بست‌برهانند و با كارسازيِ به‌موقع، سنگيني‌مسئوليّت‌هاي‌مختلف‌اجرايي‌را از دوش‌پيشواي‌قيام‌مي‌كاهند.

ياوراني‌كه‌از ايشان‌سخن‌گفته‌مي‌شود، انسان‌هايي‌هستند وارسته‌كه‌بر اساس‌عقايد استوار خويش، سرپرستيِ امام‌معصوم‌(عليه‌السّلام) را ناشي‌از ولايت‌اللّه‌بر تمامي‌موجودات‌مي‌دانند‌هيچ‌چيزي‌را بر امر امام‌خود مقدّم‌نمي‌دانند، سعادت‌را در گروِ رضاي‌او يافته‌اند، و از خود در برابر اراده‌ي‌معصوم‌(عليه‌السّلام) تدبيري‌ارائه‌نمي‌دهند و در كار او چون‌و چرا نمي‌كنند.

‌اين، نكته‌اي‌است‌كه‌در روايت‌سهل‌بن‌حسن‌خراساني، از امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) به‌روشني، نمايان‌است.

وي‌هنگامي‌كه‌به‌آن‌حضرت‌عرض‌مي‌كند: <چه‌چيز شما را واداشته‌تا آن‌كه‌از حق‌مسلّمِ خويش‌(حكومت) باز بنشينيد؟ در حالي‌كه‌صد هزار شيعه‌ي‌پا در ركاب‌و شمشير زن‌در اختيار شماست؟>، امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) دستور مي‌فرمايند تا تنور آتش‌را روشن‌كنند، وقتي‌شعله‌ي‌آتش‌برافروخته‌شد، حضرت به‌او دستور مي‌دهند كه‌وارد تنور شود! او كه‌گمان‌كرده‌بود، امام‌(عليه‌السّلام) از سخنان‌اش‌غضب‌ناك‌شده‌و قصد مجازات‌اش‌را دارد، عرض‌مي‌كند: <آقا! مرا ببخشيد! به‌آتش‌عذاب‌ام‌نكنيد!>، در همين‌وقت، هارون‌مكّي‌در حالي‌كه‌كفش‌هايش‌را به‌دست‌گرفته‌بود وارد مي‌شود و خدمت‌امام‌خويش‌سلام‌عرض‌مي‌كند. حضرت‌بدون‌هيچ‌مقدّمه‌اي‌به‌او مي‌فرمايد: <كفش‌هايت‌را بگذار و درون‌تنور بنشين!>. هارون‌مكّي‌نيز بدون‌هيچ‌گونه‌درنگ‌و پرسشي، اين‌كار را انجام‌مي‌دهد. امام‌(عليه‌السّلام) در اين‌حال‌به‌گفت‌وشنودِ خود با مرد خراساني‌ادامه‌مي‌دهد و مطالبي‌را درباره‌ي‌خراسان‌به‌او مي‌فرمايند كه‌گويا از نزديك‌در جريان‌آن‌ها بوده‌است. پس‌از آن، رو به‌سهل‌بن‌حسن‌خراساني‌كرده‌و مي‌فرمايد: <برخيز و داخل‌تنوير را بنگر!>. او مي‌گويد: <هنگامي‌كه‌به‌درونِ آتشِ در حال‌زبانه‌كشيدن‌نگاه‌كردم، هارون‌را در حالي‌ديدم‌كه‌چهار زانو نشسته‌بود و با ديدن‌ما سلام‌مي‌كند>. در اين‌وقت‌امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) از مرد خراساني‌مي‌پرسد: <در خراسان، چه‌تعداد مثل‌اين‌شخص‌مي‌شناسي>. سهل‌در پاسخ‌مي‌گويد: <به‌خدا قسم! يك‌نفر هم‌اين‌گونه‌نداريم.>. در اين‌هنگام‌حضرت‌مي‌فرمايند:

اما اِنّا لا نخرج‌في‌زمانٍ لا نجد فيه‌خمسه‌معاضدين‌لنا! نحن‌اعلم‌بالوقت!64 (آگاه‌باش! ما، در زماني‌كه‌پنج‌تن‌ياور و كمك‌كار پيدا نكنيم، قيام‌نمي‌كنيم! [آري] ما آگاه‌تريم‌كه‌وقت‌قيام‌چه‌زمان‌است!>.

مشاهده‌مي‌شود كه‌در اين‌روايت، امام‌ششم‌(عليه‌السّلام)، فقط، امثال‌هارون‌مكي‌را لايق‌و شايسته‌ي‌معاضدت‌و مددكاري‌و ياري‌خويش‌مي‌داند، يعني‌انسان‌هايي‌كه‌به‌دستور امام‌(عليه‌السّلام) همانند دستور خدا توجّه‌مي‌كنند و به‌همين‌جهت، پيش‌از آن‌كه‌دشواري‌امر مولايشان‌در نظرشان‌جلوه‌كند، مقام‌رفيع‌و بلندِ امر كننده، نظرشان‌را جلب‌مي‌كند و هيچ‌گاه،‌راضي‌به‌زمين‌ماندنِ دستور امام‌خويش‌نمي‌شوند.

‌نكته‌ي‌ديگري‌كه‌شايد بتوان‌از اين‌حديث‌استفاده‌كرد، اين‌است‌كه‌مرد خراساني، با نگاه‌سطحي‌خويش، فقط‌تعداد انسان‌هايي‌را كه‌بدون‌به‌ميان‌آمدن‌پاي‌امتحان، دم‌از ياري‌اهل‌بيت‌(عليهم‌السّلام) مي‌زدند، ديده‌بود. در حالي‌كه‌امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) به‌او فهماند كه‌نه‌تنها امر برپايي‌ حكومت‌به‌دست‌حجت‌خدا، بدون‌امتحان‌و جداسازي‌و غربال‌ياوران‌با وفا از ديگران، تحقّق‌نمي‌يابد، بلكه‌در اين‌وادي، امتحاني‌سخت‌و دشوار صورت‌خواهد گرفت.

5- حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام)، (علت‌غيبت، مانعِ ظهور)

‌تا كنون‌با آن‌چه‌گذشت، روشن شد كه‌سنّت‌قطعي‌الهي‌چه‌در ميان‌پيامبران‌و چه‌در ميان‌امامان‌معصوم‌(عليهم‌السّلام)، چنين‌استوار شده كه‌هر پيشواي‌عادلي‌براي‌پيشبرد اهداف‌اش‌نيازمند به‌ياوراني‌است‌كه‌پشت‌گرمي‌رهبر خويش‌را فراهم‌كنند؛ به‌گونه‌اي كه‌آن‌رهبر، ايشان‌را تكيه‌گاه‌خويش‌بداند، اكنون‌بايد بگوييم، رهاورد بررسيِ احاديثي‌كه‌علّت‌يا علت‌هاي‌غيبت‌امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) را بيان‌مي‌كند، به‌ما نشان‌مي‌دهد كه‌يكي‌از بارزترين‌علّت‌هاي‌عدم‌ظهور، خوف‌آن‌حضرت‌بر جان‌خويش‌است. اين، نشانه‌ي‌آن‌است‌كه‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) نيز در زماني‌قيام‌مي‌كند كه‌اين‌مانع‌از ميان‌برداشته‌شده‌باشد؛ چرا كه‌اگر حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) پيش‌از برطرف‌شدنِ اين‌مانع،‌ظهور كند، يقيناً، مورد آزار و اذيّت‌دشمنان‌قرار مي‌گيرد و همان‌عاقبتي‌كه‌ديگر امامان‌داشتند در انتظار امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) هم‌خواهد بود.

‌در حديثي، زراره، يكي‌از ياران‌امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) مي‌گويد: امام‌ششم‌(عليه‌السّلام) فرمود: <امام‌قائم‌(عليه‌السّلام) پيش‌از ظهور خويش، مدّتي‌از چشم‌ها غايب‌خواهد شد.>. عرض‌كردم: <علّت‌آن‌چيست؟>. فرمود: <يخاف‌القتل>؛ بر جان‌خويش‌بيمناك‌است>.65

‌در روايت‌ديگري، زمان‌پايان‌خوف‌و پنهان شدن‌آن‌حضرت‌از ديد صاحبان‌قدرت، به‌وقتي‌موكول‌شده‌كه‌اذن‌بر نصرت‌و ياري‌اش‌از جانب‌خداوند متعال‌مورد تأييد قرار گرفته‌باشد.66

در كنار هم‌قرار دادن‌اين‌احاديث، به‌ما مي‌نماياند كه‌نبودن‌اصحاب‌لايق‌و كارامدي‌كه‌مسئوليّت‌حفاظت‌از جان‌امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) و ياري‌و نصرت‌وي‌در اوج‌تشكيل‌حكومت‌جهاني‌را بر عهده‌بگيرند، مانع‌اساسي‌در غيبت‌آن‌حضرت‌است.

مرحوم‌شيخ‌طوسي، بعد از آوردن‌روايات،‌اين‌چنين، مي‌افزايد:

‌ولمِثل‌ذالك اختفي‌رسول‌اللّه‌(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) في الشعب‌تاره‌واُخري في‌الغار و قعداءميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) عن‌المطالبه‌بحقّه67؛ به‌خاطر خوف‌از قتل‌بود كه‌رسول‌خدا (صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) زماني‌به‌شعب‌پناه‌برد و هنگامي‌هم‌در غار مخفي‌شد، و به‌همين‌دليل‌بود كه‌اميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) از مطالبه‌و ستاندن‌حق‌خويش‌صرف‌نظر كرد.

به‌راستي، آيا رفع‌اين‌مانع، يعني‌زايل‌شدن‌خوف‌امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) بر جان‌خويش، قبل‌از فراهم‌آمدن‌ياران‌با وفا و كارامدي‌كه‌ميثاق‌بر پاسداري‌از آن‌حضرت‌بسته‌باشند، با ايثار و جانبازي‌خويش، دشمنان‌را از اطراف‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) پراكنده‌كنند و با شجاعت‌و سلحشوري‌از آن‌حضرت‌دفاع‌كنند، ممكن‌خواهد بود؟ در حديثي، امام‌سجاد (عليه‌السّلام)، اين‌نكته‌را مورد تاءييد قرار داده، فرموده:

... ثم‌يخرج‌الي مكّه‌والناس‌يجتمعون‌بها... فيقوم‌هو بنفسِهِ، فيقول: <ايّها الناس! انا فلان‌بن‌فلان؛ انا ابن‌نبي‌الله؛ ادعوكم‌الي‌ما دعاكم‌اِليه‌نبي‌الله.>، فيقومون‌اِليه‌ليقتلوه، فيقوم‌ثلاثمئه‌و ينيف‌علي‌الثلاثمئه‌فيمنعونه‌منه...68؛ پس‌از آن‌كه‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) به‌سوي‌مكه‌روانه‌گشته‌و مردم‌در آن‌جا گِرداگرد آن‌حضرت‌جمع‌شوند... حضرت‌ايستاده‌و مي‌فرمايد: <اي‌مردم! من، فلاني‌فرزند فلاني‌هستم. من، پسر نبي‌خدا هستم. شما را به‌سوي‌آن‌چه‌پيامبر خدا بدان‌خواند، فرا مي‌خوانم.>. در اين‌هنگام، عدّه‌اي‌بر مي‌خيزند تا آن‌حضرت‌را به‌قتل‌برسانند، امّا سيصد و اندي‌از ياران‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) مانع‌اين‌كار شده‌[و از آن‌حضرت‌حفاظت‌مي‌كنند].

‌اين‌نكته، در احاديثي‌كه‌از طرق‌اهل‌سنّت‌به‌ما رسيده، نيز مورد اشاره‌قرار گرفته‌است. در حديثي، محمّد بن‌حنفيه‌مي‌گويد: نزد حضرت‌علي‌(عليه‌السّلام) بوديم‌كه‌مردي‌درباره‌ي‌حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) از آن‌حضرت‌پرسيد. اميرالمؤ‌منين‌(عليه‌السّلام) در پاسخ‌فرمود:

... ذاك يخرج‌في آخر الزمان. اِذا قال‌الرجل: <اللّه! اللّه!>، قُتل، فيَجمعُ الله‌تعالي له‌قوماً...69؛ او، در آخر الزمان‌خروج‌مي‌كند، هنگامي‌كه‌آن‌مرد بگويد: <خدا! خدا!>، به‌قتل‌مي‌رسد، امّا خداوند متعال‌براي‌[دفاع‌از] او گروهي‌را جمع‌مي‌كند.>

‌در اين‌رابطه‌مرحوم‌شيخ‌طوسي، در ابتداي‌فصل‌پنجم‌از كتاب‌الغيبه‌كه‌درباره‌ي‌علّت‌غيبت‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) نوشته‌شده‌است، چنين‌ مي‌فرمايد:

هيچ‌علّتي‌مانع‌از ظهور آن‌حضرت‌نيست، مگر خوف‌و بيم‌ناكي‌وي‌بر جان‌خويش؛ چرا كه‌اگر هر عاملي‌غير از اين‌در ميان‌بود، هرگز جايز نبود كه‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) از ديده‌ها مخفي‌بماند، بلكه‌بر او بود كه‌مشقّت‌ها و اذيّت‌ها را تحمّل‌كند؛ زيرا، جايگاه‌و مقام‌امامان‌و انبياء (عليهم‌السّلام) نزد خداوند با به‌جان‌خريدن‌سختي‌ها رفيع‌و بلند مي‌گردد.70

اين‌نكته، از منظر دانشمندان‌ديگري‌مانند سيد بهاءالدين‌نجفي، نويسنده‌ي‌كتاب‌<منتخب‌الا‌نوار المضيئه> مخفي‌نمانده‌است. او نيز در اين‌باره‌مي‌گويد:

از آن‌جا كه‌ظهور حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) سبب‌برپايي‌حدود و اجراي‌بسياري‌از احكام‌مي‌شود، و غيبت‌و نهان‌بودن‌وي‌باعث‌تعطيل‌شدن‌و كنارماندن‌بسياري‌از حدود شريعت‌پيامبر اسلام(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) شده‌است، پي‌مي‌بريم‌كه‌سبب‌اصلي‌در غيبت‌آن‌حضرت‌از ناحيه‌ي‌خداوند متعال‌و امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) نيست؛ چرا كه‌در اين‌صورت، لازم‌ميآمد كه‌خدا و امام‌(عليه‌السّلام)، واجبي‌را‌كه‌همان‌اقامه‌ي‌حدود و اجراي‌دستورات‌اصيل‌اسلامي‌است‌،‌ترك‌كرده‌باشند و چنين‌چيزي‌برايشان‌محال‌است. بنابراين، بايد بگوييم، سبب‌اساسي‌در مخفي‌بودن‌امام‌عصر (عليه‌السّلام) از ديده‌ها، نبودن‌ياور و صلاحيّت‌نداشتن‌جامعه‌و نسل‌حاضر براي‌پذيرش‌آن‌امام‌همام‌است.71

‌در روايتي‌ذيل‌اين‌آيه‌ي‌شريف‌(يا ايّها الذين‌ءامنوُا مَن‌يرتد منكم‌عن‌دينِه‌فسوف‌ يأتِي‌اللّهُ بقومٍ يحبُّهم‌و يحبُّونه‌اذلّه‌علي‌المؤ‌منين‌اعِزه علي‌الكافرين‌يجاهدون‌في‌سبيل‌اللّه‌ولايخافون‌لومه‌لائم‌ذالك‌فضلُ الله‌يؤ‌تيهِ مَن‌يشاء واللّه‌واسع‌عليم)72

امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) چنين‌مي‌فرمايد:

صاحب‌اين‌امر[حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام)] در پرتو اين‌آيه، در حمايت‌چنين‌ياران‌آگاه‌و دلاور محفوظ‌مي‌ماند.73

‌اين‌روايت‌شريف، در ضمن‌آن‌كه‌ويژگي‌هاي‌ياران‌امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) را در پرتو آيه‌ي‌فوق‌مورد اشاره‌قرار مي‌دهد، يكي‌از وظايف‌مهم‌و غير قابل‌اغماض‌ايشان‌را حمايت‌و حفاظت‌از حضرت‌مهدي‌(عليه‌السّلام) برمي‌شمرد و آن‌را مورد تأكيد قرار مي‌دهد.

‌به‌راستي، امام‌موعود، انقلاب‌خويش‌را با ياري‌كدامين‌ياوران‌آغاز مي‌كند و با پشتيباني‌چه‌مرداني‌حكومت‌خويش‌را استمرار مي‌بخشد؟ آيا او كه‌آخرين‌ذخيره‌ي‌خدا و يگانه‌منجي‌بشريت‌است، مي‌تواند به‌اميد ياراني‌كه‌<همچون‌ياران‌علي‌(عليه‌السّلام) از مردانگي‌جز صورت‌و قيافه‌اي‌را به‌ارث‌نبرده‌بودند و در صفت‌به‌كودكان‌بي‌خرد مي‌ماندند و در حقيقت‌همانند عروسان‌حجله‌نشين‌بودند>74، قيام‌كند؟

‌مهدي‌(عليه‌السّلام) كه‌قيام‌خويش‌را در نهايت‌عزّت‌و اقتدار آغاز مي‌كند و با هدف‌گسترش‌آيين‌خدا در پرتو حكومت‌بلا منازع‌الهي‌ادامه‌مي‌دهد، دشمناني‌كينه‌توزتر از خوارج، مكّارتر از معاويه‌لعنه‌اللّه‌و قدرت‌مندتر از عمروبن‌عبدُود پيش‌روي‌دارد در اين‌ميدان، نيازمند ياوراني‌است‌كه‌در شجاعت‌و بصيرت‌و شيفتگي، مانند مالك‌و عمّار و ميثم‌باشند، كارگزاراني‌كه‌بازوان‌اجرايي‌حكومت‌اش‌باشند و عاملان‌اقامه‌ي‌عدل‌و بسطِ شريعتِ حيات‌بخش‌الهي‌در جامعه. شايستگي، توانمندي، استوار گامي‌و سلامت‌رفتاري‌آنان، بي‌گمان، مهم‌ترين‌نقش‌را در سامان‌يابي‌جامعه‌ي‌پس‌از ظهور در ابعاد مختلف‌ايفا خواهد كرد. به‌جهت‌كارايي، ‌نيرومندي، شكست‌ناپذيري‌و جمع‌شدن‌بسياري‌از اوصاف‌والاي‌اخلاقي‌و اعتقادي‌در ايشان، هنگامي‌كه‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) ظهور مي‌كند، ياران‌اش را نه‌فقط‌با نامِ يار و ياور كه‌با عنوان‌<خاصّان، و نزديكان‌ارج‌و قرب‌دار> براي‌ياري‌خويش‌فرا مي‌خواند.

در حديث‌مفضّل‌از امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) اين‌طور آمده:

... فيصرخ‌صرخه فيقول! <يا معاشر نقبايي‌و اهل‌خاصّتي و مَن‌ذخرهم‌اللّه‌لنُصرتي قبلَ ظهوري علي وجهِ الا‌رض! ائتوني طائعين...؛75 اي‌گروه‌نزديكان‌من‌و اي‌خاصّان‌من‌و اي‌كساني‌كه‌خداوند براي‌ياري‌من، بر روي‌زمين‌پيش‌از ظهورم، ذخيره‌شان‌كرده‌بود! با رغبت‌نزد من‌آييد...>.

‌نكته‌ي‌جالب‌توجه‌ديگري‌كه‌در اين‌حديث‌شريف‌نمايان‌است، و نبايد مورد غفلت‌قرار گيرد، اين‌است‌كه‌از عبارت: <وَمن‌ذخرهم‌لنصرتي قبل‌ظهوري علي‌وجه‌الا‌رض> چنين‌استفاده‌مي‌شود كه‌ياران‌امام‌زمان، بايد پيش‌از ظهور و در دوران‌غيبت‌ساخته‌شوند. از اين‌رو، زمان‌پيش‌از ظهور را بايد فرصت‌تكامل‌ روحي، اعتقادي، سياسي، فرهنگي‌شيعيان‌در جهت‌آمادگي‌براي‌ياري‌امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) دانست.

‌اين‌نكته، با بررسي‌احاديثي‌كه‌در اين‌باره‌به‌دست‌ما رسيده‌اند، تكميل‌مي‌شود؛ چرا كه‌در برخي‌از روايات، ساعت‌ظهور آن‌مُصلح‌كلّ، چنين‌گزارش‌شده‌است‌كه‌آن‌حضرت‌قبل‌از آن‌كه‌كنار كعبه‌برود و با تكيه‌بر آن، باصداي‌دل‌آراي‌خود، آغاز حكومت‌و قيام‌خويش‌را به‌گوش‌جهانيان‌برساند، در مكاني‌به‌نام‌<ذي‌طوي> در انتظار آن‌سيصد و سيزده‌يارِ خاصّ‌اش، توقّف‌مي‌كند و بعد از آمدن‌و پيوستن‌ايشان‌به‌امام‌خويش، امام‌مهدي‌(عليه‌السّلام) به‌همراه‌آنان‌به‌كنار كعبه‌رفته‌و ظهور و بروز خويش‌را اعلام‌مي‌كند.76

علاوه‌بر آن، حضرت‌اش، دست‌به‌هيچ‌گونه‌اقدام‌نظامي‌نخواهد زد، مگر آن‌كه‌حدّاقلّ ده‌هزار نفر هوادارِ پا در ركاب‌براي‌سپاهش‌جمع‌شوند.77

‌تمامي‌اين‌روايات‌و مطالب‌گهر بار نهفته‌در لابه‌لاي‌احاديث، به‌ما مي‌نماياند كه‌از جمله‌عوامل‌اساسي‌و غير قابل‌چشم‌پوشي‌در تشكيل‌يك‌حكومت‌جهاني‌كه‌قصد بنيان‌كني‌ريشه‌هاي‌ظلم‌و فساد و پي‌ريزي‌نظام‌آرماني‌تمام‌اولياي‌خدا، از آدم‌تا خاتم‌را دارد، برخورداري‌از ياوراني‌كارامد، استوار گام، نستوه، جان‌بر كف‌است‌كه‌در جريان‌مبارزه‌با سران‌كفر و طغيان‌و ستم‌و دگرگون‌ساختن‌اوضاعِ نابه‌هنجار جامعه‌ي‌بشريِ پيش‌از ظهور، از يگانه‌ذخيره‌ي‌الهي‌بر روي‌زمين‌حفاظت‌و حمايت، و او را در رسيدن‌به‌اهداف‌اش‌ياري‌كنند.

‌افزون‌بر اين‌بايد در نظر داشت‌كه‌وظيفه‌ي‌اين‌ياران، منحصر به‌روزهاي‌نخستينِ قيام‌امام‌زمان‌(عليه‌السّلام) كه‌سپاهيان‌حضرت‌اش‌در گير و دارِ مبارزه‌با سردمداران‌ستم‌پيشه‌ي‌جهان‌هستند، نمي‌شود، بلكه‌ايشان، بعد از برپايي‌و استقرار حكومت‌عدل‌الهي‌در سرتاسر گيتي، در ادامه‌ي‌فعّاليّت‌هاي‌شبانه‌روزي‌خويش، اداره‌و سرپرستي‌بخشي‌از جامعه‌ي‌پس‌از ظهور را بر عهده‌خواهند گرفت‌و در حقيقت، به‌منزله‌ي‌بازوان‌اجرايي‌حكومت‌امام‌دوازدهم‌(عليه‌السّلام) خواهند بود.

در حديثي‌امام‌صادق‌(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد:

گويا، امام‌قائم‌(عليه‌السّلام) را بر فراز منبر كوفه‌مشاهده‌مي‌كنم‌كه‌سيصد و سيزده‌تن‌از ياران‌اش، به‌تعداد جنگاوران‌بدر، پيرامونش‌را گرفته‌اند. اين‌ياران، پرچمداران‌و حاكمان‌بر مردم‌در زمين‌از جانب‌خدا هستند.78

در حديث‌ديگري‌نيز امام‌سجّاد (عليه‌السّلام) چنين‌مي‌فرمايد:

اِذا قام‌قائمنا اذهب‌الله‌عزّوجلّ عن‌شيعتنا العاهه‌و جعل‌قلوبهم‌كزبرالحديد و جعل‌قوّه‌الرجل‌منهم‌قوّه‌اربعين‌رجلاً و يكونون‌حكّام‌الا‌رض‌و سنامها79؛ هنگامي‌كه‌قائم‌ما اهل‌ بيت‌(عليهم‌السّلام)، قيام‌كند، خداوند متعال، حزن‌و اندوه‌را از شيعيان‌ما برمي‌دارد و دل‌هاي‌ايشان‌را [در ايمان] پولادين‌مي‌كند، و نيروي‌يك‌مرد از ايشان‌را به‌ازاي‌چهل‌مرد قرار مي‌دهد. ايشان‌هستند كه‌حاكمان‌بر روي‌زمين.

بنابراين، بر منتظراني‌كه‌اميد ظهور مهدي‌آل‌محمد (عليهم‌السّلام) را روشنايي‌بخشِ ديدگان‌و حيات‌بخش‌قلب‌هايشان‌قرار داده‌اند، واجب‌است‌كه‌خط‌مشي‌انتظار خويش‌را از ميان‌دستور و رهنمون‌هاي‌امامان‌هدي (عليهم‌السّلام) پيدا كرده‌و سرمايه‌ي‌عمر خويش‌را در راهي‌صرف‌كنند كه‌به‌طور قطع‌و يقين، به‌پي‌ريزي‌و برپايي‌حكومتِ اميد دل‌ها و مصلح‌دنيا مي‌انجامد.

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. آل‌عمران: 140.

2. مجادله: 21-20.3. انبيا: 18.

4. فرهنگ‌معين، فرهنگ‌عميد.

5. معجم‌الوسيط، العين، مقاييس‌اللغه، ذيل‌ماده‌وطيء.

6. بحارالانوار، ج‌51، ص‌87.

7. مصباح‌اللغه، مقاييس‌اللغه.

8. روم: 44.

9. كهف: 10.

10. (قد خلت‌مِن‌قبلكم‌سنن‌فسيروا في‌الا‌رض‌فانظروا كيف‌كان‌عاقبه‌المكذّبين) آل‌عمران: 137؛ احزاب: 38؛... .

11. نجم: 41-39.

12. كافي، ج‌1، ص‌183؛ بحار، ج‌2، ص‌90؛ ميزان‌الحكمه، ج‌4، ص‌354.

13. الغيبه، نعماني، باب‌11، ح‌3، ص‌283.

14. اميرالمؤ‌منين7 در خطبه‌ي‌97 نهج‌البلاغه‌خطاب‌ به‌ياران‌خويش‌چنين‌مي‌فرمايد: <والذي نفسي بيده! ليظهرَن هؤ‌لاء القوم‌عليكم، ليس‌لا‌نهم‌اءولي بالحق‌منكم‌ولكن‌لاًسراعِهِم‌اًلي‌باطل‌صاحبهم‌وابطائكم‌عن‌حقّي.>.

15. الغيبه، نعماني، باب‌15، ح‌2، ص‌408.

16. الغيبه، نعماني، باب‌17، ص‌424.

17. الغيبه، نعماني، باب‌15، ح‌7، ص‌411.

18. الغيبه، نعماني، باب‌15، ح‌5، ص‌409.

19. آل‌عمران: 125 (بلي اًن‌تصبروا و تتّقوا وياءتوكم‌من‌فَورهم‌هذا يمددكم‌ ربّكم‌بخمسه‌آلاف‌من‌الملائكه‌مسوّمين) و آيات‌ديگر.

.20 الغيبه، نعماني؛ ص‌291، باب‌11، ح‌14.

21. الغيبه، طوسي؛ ص‌426، فصل‌7، ح‌413.

22. حضرت‌علي، عليه السلا‌م، در خطبه‌ي‌201، نهج‌البلاغه، درباره‌ي‌قوم‌ثمود چنين‌مي‌فرمايد: <ايّها الناس! اِنّما يجمع‌الناس‌الرضي‌والسُّخط‌و انّما عَقَر ناقه‌ثمود رجل‌واحد، فعَمهُم‌الله‌بالعذاب، لمّا عمّوه‌بالرّضي، فقال‌سبحانه: (فعقروها فاءصبحوا نادمين).>.

23. مَن‌قَتَل‌نفساً بغير نفسٍ او فَسادٍ في‌الا‌رض‌فكأنّما قَتَل‌النّاس‌جميعاً هر كس‌انساني‌را بدون‌قصاص‌يا بي‌آنكه‌فسادي‌در زمين‌كرده‌باشد، بكشد، چنان‌باشد كه‌همه‌مردم‌را كشته.

24. انّ اءوّل‌بيعه‌جرت‌في الاِسلام، بيعه‌عقبه‌الا‌ولي. اخبر عنها عباده‌بن‌الصامت‌و قال: <وافي‌موسم‌الحج‌من‌الا‌نصار اثنا عشر رجلاً ممن ‏ اسلم‌منهم‌في المدينه.> و قال‌عباده: <بايعنا رسول‌اللّه‌بيعه‌النساء و ذالك قبل‌ان‌يفترض‌علينا الحرب، علي‌ان ‏ لانشر ك باللّه‌شيئاً، و لانسرق، و لانزني، ولانقتل‌اولادنا...>. معالم‌المدرستين، سيد مرتضي‌عسكري، ج‌1، ص‌196 (به‌نقل‌از سيره‌ي‌ابن‌هشام، ج‌2، ص‌40 - 42).

25. روي‌كعب‌بن‌مالك و قال: خرجنا من‌المدينه‌للحج‌و تواعدنا مع‌رسول‌اللّه، صلّي اللهُ‌عليه‌وآله وسلّم، العقبه، اواسط‌ايام‌التشريق... فتكلّم‌رسول‌اللّه، صلّي اللّهُ‌عليه‌وآله‌وسلّم، فتلا القرءان‌و دعا الي‌الله‌و رغب‌في‌الاسلام.>. ثم‌قال: <اُبايعكم‌علي‌ان ‏ تمنعوني ممّا تمنعون‌نسائكم‌و ابنائكم.>. فأخذ البَراء بن‌معرور بيده‌ثم‌قال، <نعم‌والذي بعثك بالحق‌لنمنعن ممّا نمنع‌به‌اُزُرَنا. فبايعنا يا رسول‌الله‌فنحن‌و الله‌اءهل‌الحروب>. معالم‌المدرستين، سيد مرتضي‌عسكري، ج‌1، ص‌197 (به‌نقل‌ازسيره‌ي‌ابن‌هشام، ج 2، ص‌47 - 56).

26. الاحتجاج، طبرسي، ج‌1، ص‌209.

27. نهج‌البلاغه، خ‌3، (شقشقيه)

28. عقدالدرر، ص‌167، باب‌الخامس؛ كنزالعمال، ج‌7، ص‌186؛ بحارالانوار، ج‌51، ص‌87؛ سنن‌ابن‌ماجه، ج‌2، 1368 - باب‌خروج‌المهدي، من‌كتاب‌الفتن.

29. بحارالا‌نوار، ج‌52، ص‌110؛ بحارالا‌نوار، ج‌52، باب‌22، ح‌7 و...

30. عقدالدرر، ص‌94.

31. مراجعه‌شود به‌خطبه‌3 (شقشقيه)، نهج‌البلاغه.

32. عقدالدرر، ص‌96 و ص‌142، باب‌الرابع؛ سنن‌الدّاني، ابوعمروالدّاني؛ لوحه‌85 و 95.

33. ملاحم‌و فتن، سيد بن‌ طاووس؛ باب‌63، ص‌139؛ معجم‌احاديث‌الاِمام‌المهدي (عليه‌السّلام)، ج‌1، ص‌478، ح‌319 (با كمي‌تفاوت).

34. عقدالدرر، ص‌202.

35. همان‌مدرك، ص‌83.

36. همان‌مدرك، ص‌113، باب‌4.

37. عقدالدرر، ص‌73.

38. عقدالدرر، ص‌94.

39. عقدالدرر، ص‌73.

40. معجم‌الملاحم‌والفتن، ج‌4، ص‌352 (به‌نقل‌از الملاحم، سيد بن‌طاووس، ص‌ 70، باب‌146)؛ مهر بيكران، ص‌51.

41. احتجاج، طبرسي، ج‌2، ص‌ - بحارالانوار، ج‌53، ص‌177.

42. (انزل‌مِن‌السّماء ماءا فَسالت‌اءوديه بِقَدَرِها) رعد: 17.

43. بحارالا‌نوار، ج‌52، باب‌26، ح‌82، ص‌307 - 308.

44. بحارالانوار، ج‌53، ص‌7؛ مكيال‌المكارم، ج‌1، ص‌360، ح‌632.

45. عقدالدرر، ص‌98.

46. لازم‌به‌اضافه‌است، در رواياتِ رسيده‌از جانب‌اهل‌بيت(عليهم‌السلام)، تأويل‌اين‌آيه‌شريفه، ياران‌امام‌زمان(عليه‌السّلام)، ذكر شده‌اند.

47. طه: 30.

48. الميزان، طباطبايي، محمد حسين؛ ج‌14، ص‌146 - 147.

49. صف: 14.

50. صف: 14.

51. صف: 14.

52. چهل‌حديث‌از غيبت‌فضل‌بن‌شاذان، علي‌اكبر مهدي‌پور، ص‌41 (به‌نقل‌از مختصر اثبات‌الرجعه، ح‌سوم؛ كفايه‌المهتدي، برگ‌21، منتخب‌كفايه‌المهتدي، ص‌115.

53. نهج‌البلاغه، خ‌192؛ بحارالا‌نوار، ج‌33، ص‌233؛ صحيح‌مسلم، ج‌15، ص‌178: <اءنا وضعتُ في الصغر بكلاكِلِ العرب‌و كسرتُ نواجِمَ قرون‌ربيعه‌و مُضَر>.

54. <واللّه! - يا علي! - لو بارز اهل‌الشرق‌و الغرب‌لقتلتهم‌جميعاً.> سفينه‌البحار، ج‌4، ص‌397، مادّه‌ي‌<شجع>

55. براساس‌نهج‌البلاغه‌فيض‌الاسلام.

56. همان.

57. در منابع‌روايي، احاديث‌متعددي‌پيرامون‌تمحيص‌و امتحان‌شيعيان‌در زمان‌غيبت‌نيز وارد شده‌كه‌جهت‌اطلاع‌رجوع‌شود به‌غيبت‌نعماني، ص‌289، باب‌12.

58. بحارالا‌نوار ، ج 44، ص 147، احتجاج، ج 2، ص 71.

59. موسوعه‌كلمات‌الاًمام‌الحسين‌(عليه‌السّلام)، ص‌407؛ مقتل‌الحسين‌(عليه‌السّلام)، مقرّم، ص‌262.

60. موسوعه‌كلمات‌الاًمام‌الحسين‌(عليه‌السّلام)، ص‌394.

61. الغيبه، نعماني، ص‌296، باب‌12، ح‌4.

62. لازم‌به‌توضيح‌است‌كه‌ابوبكر از قبيله‌تيم‌و عمر از قبيله‌عدي‌بوده‌است.

63. اعلام‌الدين، ديلمي، ص‌123؛ كافي، ج‌2، ص‌190، ح‌4.

64. بحارالانوار، ج‌47، ص‌123 - 124 (به‌نقل‌از المناقب، ج‌2، ص‌362).

65. الغيبه، طوسي، فصل‌5، ص‌332، ح‌274.

66. همان، ص‌332، ح‌275.

67. الغيبه، طوسي، فصل‌5.

68. اِثبات‌الهداه، ج‌7، ص‌165، ح‌771؛ بحار؛ ج‌52، ص‌306، ح‌79، باب‌26؛ مكيال‌المكارم، ج‌1، ص‌358.

69. عقدالدرر، ص‌175، باب‌5.

70. الغيبه، طوسي، ص‌329.

71. منتخب‌الا‌نوار المضيئه، ص‌138 - 139.

72. مائده: 54. اي‌اهل‌ايمان! هر كه‌از شما از دين‌خود مرتد شود، به‌زودي‌خدا، قومي‌را مي‌آورد كه‌ايشان‌را دوست‌دارد و آنان‌نيز خدا را دوست‌دارند و نسبت‌به‌مؤ‌منان‌فروتن‌اند، بر كافران‌سرفراز و مقتدرند، در راه‌خدا جهاد مي‌كنند [و به‌نصرت‌اسلام‌بر مي‌انگيزند] و در راه‌دين، از ملامت‌و نكوهش‌احدي‌باك‌ندارند. اين‌است‌فضل‌خدا كه‌به‌هر كه‌خواهد عطا كند و خدا را رحمتي‌وسيع‌و نامنتها است‌و به‌احوال‌هر كه‌استحقاق‌آن‌را دارد دانا است.

73. تفسير برهان، ج‌1، ص‌497.

74. نهج‌البلاغه، خطبه‌27.

75. بحارالانوار، ج‌53، ص‌7، س‌11 - 20؛ مكيال‌المكارم، ج‌1، ص‌360، ح‌632.

76. بحارالا‌نوار، ج‌52، باب‌26، ح‌10، ص‌283 و ح‌72، ص‌303 و ح‌80، ص‌306.

77. فاِذا اجتمعت‌له‌هذه‌العدّه‌من‌اهل‌الاِخلاص‌اظهراللّه‌اءمره، فاِذ اكمل‌ له‌العقد و هو عشره‌آلاف‌رجل‌خرج‌باِذن‌اللّه‌عزّوجلّ، فلايزال‌يقتل‌اءعداءالله‌حتّي‌يرضي‌الله‌عزّوجلّ. كمال‌الدين، ج‌2، ص‌378 باب‌36، ح‌2؛ بحار، ج‌52، ص‌283، ح‌10. و نيز رجوع‌شود به: بحار، ج‌52، باب‌26، ح‌81، ص‌307.

78. بحارالا‌نوار، ج‌52، ص‌436.

79. بحارالا‌نوار، ج‌52، ص‌317.